

فصلنامه سیاست‌گذاری پیشرفت اقتصادی دانشگاه الزهراء (س)
سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶ (پیاپی ۱۵)

نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها: علیه بازار و لیبرالیزم اقتصادی*^۱

محمد قلی یوسفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۱۳

چکیده

اگرچه نئوکلاسیک‌ها ظاهراً بر یک اقتصاد آزاد رقابتی مبتنی بر مالکیت خصوصی و محدودیت دولت تأکید و مدل اقتصادی خود را برای تخصیص منابع کارآمدتر و برتر از راه‌حل‌های سوسیالیستی معرفی می‌کنند؛ اما در عمل با تأکید بر مدل‌های ریاضی تعادلی به صورت دترمینیستیک به همان راه‌حلی می‌رسند که از طریق سوسیالیزم قابل تحقق است. در حقیقت در هر دو، به جای آزادی عمل افراد در فرایند بازار، بر نقطه تعادلی و شرایط مشابه برابری قیمت با هزینه نهایی تأکید می‌شود. نئوکلاسیک‌ها برابری قیمت و هزینه نهایی را به صورت غیر واقعی و فرضی در نظر می‌گیرند و سوسیالیست‌های بازاری از طریق دستور به مدیران شرکت‌ها، این برابری را برقرار می‌سازند. نتیجه عملی هر دو رویکرد، بی‌توجهی به ماهیت اقتصاد آزاد و نقش کارآفرینی در فرایند بازاری است. در حقیقت، عملاً نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها رویکردی را دنبال می‌کنند که نتیجه آن، مخالفت با لیبرالیزم و آزادی اقتصادی است.

* این مقاله برگرفته از کتاب نویسنده با عنوان "خطاهای فکری علم اقتصاد" است که در سال ۱۳۹۶ توسط انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی^(۶) به چاپ رسیده است.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/edp.2018.15152.1086

۲. استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی^(۶)؛ mohammadgholi.yousefi@gmail.com

واژگان کلیدی: اقتصاد نئوکلاسیک، سوسیالیسم بازار، کارآفرینی، مدل‌های

ریاضی، اطلاعات

طبقه‌بندی JEL: B13, B14, B15, B16

۱. مقدمه

اگرچه ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که اقتصاد نئوکلاسیک از سیستم سرمایه‌داری ستایش و سوسیالیسم را مورد انتقاد قرار داده و محکوم می‌کند اما در حقیقت، در خدمت هر دو قرار دارد (بوتهکه^۱، ۱۹۹۷: ۱۱). اما هرگز یک ابزار اقتصاد آزاد نبوده و در برخی موارد با آن در تضاد قرار دارد. اقتصاد نئوکلاسیک ابتدا در قرن نوزدهم در اروپا شروع و به اتحاد جماهیر شوروی سابق راه یافت. و تحت تأثیر مناسبات جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ میلادی قرار گرفت. با افزایش جنبش‌های سوسیالیستی در انگلیس، در سال ۱۹۱۷ در شوروی انقلاب بلشویکی به وقوع پیوست. با فوت جوزف استالین در روسیه و پایان یافتن تفتیش عقاید مک‌کارتیسم در آمریکا و نهایتاً پایان جنگ سرد، همگرایی نظریات نئوکلاسیک‌ها با نظریات سوسیالیستی روز به روز بیشتر گردید. با تغییر در نظریات سوسیالیستی و اصلاحات بازاری، سوسیالیسم بازار قوت بیشتری گرفت؛ که مشخصه آن، طرفداری از بازارهای رقابتی (رقابت کامل) سرمایه‌داری، دولت کوچک و بنگاه‌های سلسله‌مراتبی (مدیران، مالکان یا سهامداران و غیره) بود. مکتب نئوکلاسیک اگرچه ظاهراً خود را برتر از سوسیالیسم و متعهد به اقتصاد آزاد می‌دانسته، اما عملاً خود همان راهی را می‌رود که سوسیالیسم بازاری دنبال کرده است؛ یعنی اتخاذ رویکرد تعادلی و به‌کارگیری مدل‌های ریاضی برای حل مسائل و مهندسی اقتصادی اجتماعی؛ که با آنچه از یک اقتصاد آزاد مبتنی بر فعالیت‌های آزاد کارآفرینی و شرایط عدم تعادل است، تفاوت دارد. در بخش دوم مقاله، اقتصاد نئوکلاسیک تشریح و پایه‌های نظری آن توضیح داده می‌شود. در بخش سوم، تشابهات اقتصاد نئوکلاسیک و سوسیالیسم بازاری در پذیرش مدل مشابه ریاضی تعادلی به بحث گذاشته می‌شود. در بخش چهارم، به نقش و جایگاه کارآفرین در یک اقتصاد آزاد می‌پردازیم و در قسمت پنجم و آخر، نتیجه‌گیری بحث خواهد آمد.

۲. اقتصاد نئوکلاسیک

پیشرفت خیره‌کننده در زمینه علوم طبیعی، فیزیک و بیولوژی و بهره‌گیری از ریاضیات جهت مدیریت دقیق‌تر اقتصاد موجب گردید در زمینه علوم انسانی و مخصوصاً اقتصاد نیز این ایده قوت بگیرد که با تقلید از فیزیک می‌توان رفتار انسان‌ها را در قالب مدل‌های فیزیک و ریاضی تفسیر و تبیین کرد (والراس^۲، ۱۹۸۴: ۷۱؛ به نقل از کافمن^۱، ۲۰۰۶: ۱۱). با مطرح شدن

1. Boettke
2. Walras

نظریات سوسیالیستی و مارکسیستی، این روند قوت بیشتری گرفت. اقتصاددانان و سیاستمداران تمایل پیدا کردند از این علم پیروی نموده و با به‌کارگیری ریاضیات پیچیده و مدل‌های آماری در اقتصاد، به مدیریت علمی اقتصاد پردازند (لوکاس^۲: ۱۹۸۱؛ و ۲۷۲ و ۲۸۷؛ جیوانز^۳، ۱۹۷۰؛ والر^۴، ۱۹۸۴؛ و ساموئلسون^۵، ۱۹۸۹: ۱۲). در نتیجه، نظریات رقیب انسجام بیشتری یافت تا اینکه مکتب نئوکلاسیک بنیاد نهاده شد. نئوکلاسیک‌ها با استفاده از تکنیک‌های دقیق‌تر ریاضی و گسترش نظریه مارژینالیست‌ها یا نهائون که توانسته بودند کاری را که کلاسیک‌ها قادر به انجام آن نبودند، یعنی تفاوت بین ارزش در مصرف و ارزش در مبادله را تحت عناوین موضوع آب و الماس حل کنند و بعدها با اهمیت یافتن موضوع تقاضا در نظریات کینز نئوکلاسیک‌ها، بر توسعه خود افزودند.

۱-۲. پایه‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک

پایه‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک مبتنی بر سه قانون یا اصل بدیهی فیزیکی نیوتنی است. اولی، مبین آن است که هر ذره یا جسمی در یک خط مستقیم در حالت سکون یا حرکت یکنواختی قرار دارد، مگر اینکه مجبور به تغییر آن حالت شود؛ جایی که نیروها بر آن فشار وارد می‌کنند. همه حالات سیستم به صورت یکنواخت تعیین می‌شوند، مگر اینکه نیرویی از خارج بر آن اختلال ایجاد کند.

اصل دوم، مبین آن است که شتاب به نسبت نیروی خارجی است و در همان مسیر واقع می‌شود. ما در اینجا یک متغیر برونزا، یعنی نیروی خارجی و یک نیروی درونزا داریم که جرم و شتاب است. اگر در یک زمان در مورد اولی مطلع باشیم، می‌توانیم مقادیر مشخص مسیر حرکت نسبی اجسام را تعیین کنیم. در یک طرح و رابطه علی، متغیرهای برونزا را می‌توان به عنوان علت و متغیرهای درونزا را به عنوان معلول یا اثر در نظر گرفت. از نظر روش‌شناسی، قبلی به عنوان متغیر توضیحی و بعدی، متغیر وابسته معرفی می‌شوند. اصل یا قانون سوم نیوتن مبین آن است که اگر یک جسم A نیرویی بر جسم B وارد کند، در آن صورت، آخری همان نیرویی را وارد می‌کند اما در مسیر مخالف. هر نیرویی دارای نیروی ضد خود است. نیرو همانند یک معیار سنجش و ضریب به صورت یک جفت ظاهر می‌شود. اقتصاددانان نئوکلاسیک از این پارادایم نیوتنی در خصوص هماهنگی و تغییر استفاده و تقلید می‌کنند و معتقدند که یک قانون عمومی منابع را همانند اجسام در فیزیک اداره می‌کند. همانند نیوتن یا قانون فیزیک نیوتنی قانون و اصل اول، چنین معنی می‌شود که عملیات اقتصادی به صورت

-
1. Kaufman
 2. Lucas
 3. Jevons
 4. Walras
 5. Samuelson

یکنواخت تکرار می‌شود، مگر اینکه از خارج نیرویی در آن اختلال ایجاد کند. با توجه به ثابت فرض کردن ترجیحات، تکنولوژی و غیره، فعالان اقتصادی به صورت مکرر همان مبادلات بازاری را انجام می‌دهند.

دوم، آنها معتقدند که متغیرهای برونزا که ماهیتاً تاریخی هستند، نظیر ترجیحات، تکنولوژی و غیره و با توجه به مشخص بودن اطلاعات در مورد تغییر آنها، کل مجموعه عملیات را می‌توان به صورت همانند و هماهنگ انجام داد و قانون سوم، چنین تفسیر می‌شود که نیروها برای مثال، در میل به تجارت و مبادله برای هر معامله‌ای، مشابه همان نیرو و مرتبط با آنها در بازارهای دیگر عمل می‌کنند و تحت شرایط مناسب، اجرای آنها نسبت به یکدیگر هیچ تفاوتی ندارد؛ لذا تصویر قانون تعادل عمومی ترسیم می‌گردد.

بنیان‌گذاران اقتصاد نئوکلاسیک مانند استانلی جیونز، لئون والراس و فرانسویس یسیدرو اجورث و ویلفردو پارتو که همگی آموزش مهندسی دیده بودند، واژه‌ها و مفاهیم اقتصادی اقتصاددانان کلاسیک را گرفته و آنها را با متغیرهای فیزیک در معادلات فیزیک قرن نوزدهم جایگزین نمودند. فیزیکی که اقتصاد نئوکلاسیک به آن مبتنی است مربوط به سال‌های دهه ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ است. در طول این دوره، فیزیکدانان با شناسایی و درک عارضه‌های حرارت، روشنایی و برق و شناخت بیشتر ماده و نیرو و بعد، انرژی شدند و براساس این کاتالیزور (انرژی) که به وسیله هرمان لودیگ فردیناند^۱ و ون هلمولتز^۲ که از معروف‌ترین فیزیک‌دانان این زمان بودند، موفق به توجیه عوارض مختلف برحسب این عبارت واحد یعنی انرژی شدند. استراتژی مورد استفاده اقتصاددانان نسبتاً ساده بود. آنها معادلات را از تئوری فیزیک مربوط به اواسط قرن نوزدهم گرفته و اسم متغیرها را تغییر دادند. با این استدلال: همچنان که انرژی نیرویی است که موجب کارهای فیزیکی و حرکت می‌شود، به همین ترتیب مطلوبیت نیرویی است که منجر به اتخاذ تصمیم فرد می‌شود. لذا آنها مطلوبیت را برای انرژی، جمع مطلوبیت را برای انرژی بالقوه و هزینه‌ها را برای انرژی حرکتی به‌کار گرفتند و بر این اساس که فرایند تولید و مصرف خنثی عمل می‌کند و جمع کل مطلوبیت را بر هم نمی‌زند، سعی در تفسیر معادلات اقتصادی براساس فیزیک نمودند.

در ابتدا مکانیک کلاسیک، مهمترین دل‌مشغولی بنیان‌گذاران اقتصاد نئوکلاسیک بود. هدف آنها کسب اعتبار علمی به عنوان دانشمند بود که این عنوان نزد مردم قابل احترام و دارای جایگاه بالایی بود. اگرچه مکانیک کلاسیک دیگر ارج و قرب قدیمی را در فیزیک نداشت؛ اما در تصور عامه هنوز جایگاه برجسته‌ای داشته است. به هر حال، علم از شکوه و جلال خاصی برخوردار بود.

1. Herman Ludvig Ferdinand
2. Von Helmholtz

جیونز^۱ (۱۹۷۰) می‌نویسد: "در تمام شاخه‌ها و بخش‌های علوم اقتصادی یک سری اصول کلی باید حاکم شود: "اصول کلی مکانیک". تحقیق باید بر اساس این اصول باشد تا از طریق آنها، مکانیک‌های نفع شخصی و مطلوبیت پیگیری شود. این چیزی است که این مقاله به آن اختصاص داده شده است. برقراری یک چنین نظریه‌ای، ضرورتاً نسبت به تدوین قطعی یک ابر ساختار علوم جمعی مقدم است."

والراس (۱۹۸۴) نیز ادعا کرد که "نظریه خالص اقتصاد، علمی است که از همه نظر مشابه علم ریاضی فیزیک است". او می‌نویسد: "این تئوری خالص علم اقتصاد است و از همه نظر مشابه علم فیزیک و ریاضیات است. از نظر والراس، وظیفه محققان اقتصادی کشف قوانینی است که این خرید و فروش‌ها به صورت خودکار آن را تأیید می‌کنند. با این هدف، ما باید فرض کنیم که بازار در رقابت کامل است، درست مانند مکانیک خالص که با یک دستگاه ماشینی شروع می‌کنیم که کاملاً بدون اصطکاک یا بی‌احساس است". والراس بر اساس این فرضیات، از مدل ریاضی برای دستیابی به تعادل عمومی استفاده می‌کند. این یعنی توسعه یک مدل اقتصادی می‌باشد که دارای همان ویژگی‌های مدل نیوتن از جهان است. اما اینکه آیا اقتصاد و بازارهای آن از همان ویژگی‌ها و خصوصیات مدل نیوتن هستند یا خیر؟ هرگز مطرح نبوده است. جیونز مانند والراس، سالها بعد، پس از شوق و شغف مسری و خیالی به اشکالات این علم وارونه پی بردند؛ اما دیگر دیر شده بود. به هر حال، درحالی‌که نیوتن تحقیق خود را بر اساس مطالعات تجربی بسیار در خصوص ویژگی‌های بنیادی، فیزیک محیط را پی‌ریزی و سپس برای آن مدل‌سازی نمود، اما جیونز و والراس ابتدا یک مجموعه مفاهیمی را تعیین کردند که با ترکیب آنها توانستند روابطی مانند مکانیک کلاسیک را برقرار نمایند. مکانیک با حرکت اجسام و نیروهایی سر و کار دارد که آن را ایجاد می‌کنند و اصول آن بر این مبنا است که سیستم فیزیک شامل اجسام، نیروها و حرکت‌ها می‌باشد که به سمت تعادل متمایل‌اند. این زمانی است که حاصل جمع نیروهایی که بر هر جسمی وارد می‌شود، صفر است. مکانیک کلاسیک (برخلاف مکانیک مدرن) همچنین شامل یک مدل دترمینیستی است؛ بدین معنی که اگر تغییری در یکی از متغیرهای مدل وارد شود، در آن صورت، وضعیت نهایی سیستم همیشه قابل پیش‌بینی است. در قرن نوزدهم قبل از داروین و فیزیک مدرن، ویژگی دترمینیستی به عنوان دستاورد بزرگ نظریه حقیقی علم محسوب می‌شد.

در اقتصاد نئوکلاسیک، "اجسام" تبدیل به "افراد" یا "آژانس‌ها" (فعالان اقتصادی)، "حرکت‌ها" تبدیل به "مبادله کالا" و "نیروها" تبدیل به "تمایلات" یا "ترجیحات" شدند؛ به طوری که وقتی جمع می‌شوند، "عرضه و تقاضا" را تشکیل می‌دهند. "تعادل مکانیکی" تبدیل به "تعادل بازار" شده و این در شرایطی است که تفاوت عرضه و تقاضا صفر است. و

"سیستم فیزیک" تبدیل به "بازار" می‌شود. اما این تنها شروع فابریک نئوکلاسیک است. برای اینکه مدل تعیین‌کننده باشد، لازم بود تا اصطلاحات "مبادله کالا"، "افراد"، "ترجیحات" و از آن طریق، "بازارها" به روش‌های عجیب و غریبی تعریف گردند.

تمام مبادلات باید به صورت اسرارآمیزی با قیمت‌هایی مبادله شوند که عرضه و تقاضا را برابر نمایند. هیچگونه انقطاع یا انفصالی در منحنی‌های عرضه و تقاضا از طریق نوآفرینی و رقابت لحاظ نشده و هیچگونه اختلالی از جانب الیگوپولیست‌ها و انحصارات وجود نخواهد داشت. حذف یا از بین بردن عناصر پویایی کمک می‌کرد تا راحت‌تر تمرکز بر نقطه تعادل شود و از این طریق، فرایندهای واقعی بازار نادیده گرفته شد. افراد به‌صورت اتم تعریف شدند که هیچ‌گونه ارتباط اجتماعی نداشته و در درون خود تنها یک بعد دارند و آن رضایت و تأمین ترجیحات خود برای تصمیم‌گیری است و ترجیحات این موجودات غیر اجتماعی، بدون تغییر و بدون توجه به تجربه زندگی تا ابد ادامه دارد.

اما تقلید نادرست از فیزیک باعث گردید که اقتصاد از جوهر تهی شود و تنها به تشریفات ریاضی بسنده کند و این چیزی است که صاحب‌نظران زیادی بر آن تأکید دارند (فریدمن^۱، ۱۹۹۹: ۱۳۷؛ لئونتیف^۲، ۱۹۸۲: ۱۰۴؛ سولو^۳، ۱۹۹۷: ۲ و کوز^۴، ۱۹۹۲: ۲). فیزیکدانان ماده را ابتدا به مولکول، بعد به اتم و سپس به نوکلئ و الکترون و غیره با این هدف تجزیه و تقلیل می‌دهند تا پیچیدگی موضوع را ساده نمایند؛ اما چنین چیزی در مورد انسان و رفتارهای آن ممکن نیست. بدین ترتیب، تقریباً در همه مراکز اصلی آموزشی در تحقیقات تجربی، موضوعات کلیدی و بنیادی نظیر نقش و جایگاه انسان، فهم و درک نهادهای بازار در دنیای واقعی و مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مؤثر بر متغیرهای اقتصادی به فراموشی سپرده شده و یا به عنوان موضوعات آموزشی مهم قلمداد نمی‌گردید. عبارت "اتم" در اینجا اشاره به هر چیزی دارد که بدون توجه به زمینه‌ها و شرایط، دارای اثرات مستقل و یکسانی است. افراد مستقل از یکدیگر به‌صورت مکانیکی باهم روبرو می‌شوند و نه به‌صورت نهادهای اجتماعی که سازمان‌های پیچیده دارد. وقتی که مدل‌های ریاضی را راهنمای تصمیم‌قرار دهیم، افراد نقش‌های ثابت و مشابهی ایفا می‌کنند. اما وقتی که دنیای واقعی را نگاه می‌کنیم، موضوع هستی‌شناسی متفاوت می‌گردد. در این حالت، هستی‌شناسی اجتماعی و ارتباطات علی همیشه حائز اهمیت‌اند و فرایندها پیچیده می‌باشند. در هستی‌شناسی اجتماعی انسان‌ها در جامعه به‌هم مرتبط هستند و ایزوله نیستند. لذا برای مثال، دانشجویان و استادان، یا کارگران و کارفرمایان، زمین‌داران و مستاجران، وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان و غیره به‌هم وابسته هستند و ارتباطات افراد در جامعه انسانی

1. Friedman
2. Leontief
3. Solow
4. Coase

اجتناب‌ناپذیر است. در نتیجه، نظریات نئوکلاسیک که مبتنی بر انسان اتمی هستند، در اینجا کاربرد ندارند.

مشکل واقعی انتخاب فردی، این است که افراد مثل اتم نیستند؛ بلکه در واحدهای اجتماعی نظری خانواده، جامعه و ملت زندگی می‌کنند و در آن واحدهای اجتماعی، تصمیمات به صورت منزوی و تجربیدی گرفته نمی‌شود؛ بلکه از طریق فرایندی اجتماعی مورد مذاکره قرار می‌گیرند؛ یعنی نقش فرهنگ‌ها و هنجارهای اجتماعی در این فرایند مهم هستند. منظور از فردگرایی، تحوی‌گرایی اتمی نیست؛ بلکه منظور این است که تنها فرد انتخاب می‌کند و عمل می‌نماید. بنابراین، وقتی که تأکید بر عمل انسانی می‌شود، بر رفتار هدفمند انسانی تأکید می‌گردد که از طریق آن، می‌توان مناسبات اجتماعی را درک نمود. تأکید بر نظم خود به خودی، به هیچ وجه این معنی را نمی‌دهد که بر آن اساس، ما بتوانیم پیش بینی دقیقی داشته باشیم؛ بلکه منظور از عمل هدفمند افراد این است که وقتی افراد را انسان‌های هدفمند در نظر بگیریم که ارتباطات متقابل اجتماعی برقرار می‌کنند، در آن صورت، بهتر می‌توانیم بفهمیم که آنها چگونه الگوهای نهادی نظیر زبان، پول و قانون را شکل می‌دهند تا به نفع همه بوده و تصمیمات آنها را هماهنگ می‌سازند. در چنین شرایطی، اینکه چگونه منافع فردی و جمعی بر هم منطبق می‌شود و از طریق همکاری اجتماعی تقسیم کار صورت می‌گیرد، بهتر قابل درک خواهد بود.

۲-۲. انحراف نئوکلاسیک‌ها از اقتصاد آزاد

یکی از فرضیات اقتصاددانان نئوکلاسیک، این است که داده‌های بازاری یعنی ترجیحات، هزینه‌ها، کمیابی‌های نسبی و تکنولوژی بدون تغییر، و تحت چنین شرایطی، راه‌حل نئوکلاسیک‌ها پایدار می‌ماند. هاجسون می‌نویسد: "نئوکلاسیک‌ها افراد را ایزوله و تجربیدی و جدای از محیط اجتماعی نگاه می‌کنند که ترجیحات و ذائقه آنها داده شده و ثابت است و تحلیل چگونگی شکل‌گیری ترجیحات و انتظارات نادیده گرفته می‌شود". او می‌نویسد: "افراد به نوعی معرفی می‌شوند که گویی آنها با شخصیت ثابت به دنیا می‌آیند و فرایند اجتماعی را طی نمی‌کنند" (هاجسون^۱، ۲۰۰۰).

وایلد^۲ (۱۹۵۳: ۴۸) در همین رابطه چنین می‌نویسد:

"نمی‌توان تجربه انسان‌ها را در زندگی به صورت واحدهای اتمی و مجموعه‌ای از معادلات پراکنده و گسسته تبدیل نمود". ارتباطات متقابل افراد در جامعه منجر به رفتار جمعی می‌شود که خیلی متفاوت از چیزی است که انتظار می‌رود که از جمع رفتار فردی به دست آید و این موضوعی است که در نظریات نئوکلاسیک نادیده گرفته می‌شود و چنین تصور می‌شود که رفتار افراد از یکدیگر تأثیرپذیر نیست و یا

امکان هم‌رفتاری یا اقدام دسته جمعی ندارند. در حالی که این از ویژگی جامعه انسانی است. "اینکه یک فرد چگونه تصمیم می‌گیرد که کاری انجام دهد، ممکن است خیلی مهم نباشد. اینکه در نتیجه عمل آنها چه اتفاقی می‌افتد، ممکن است تا حد زیادی به ساختار روابط و اثرات متقابلی بستگی داشته باشد که از طریق آن، افراد عمل می‌کنند؛ یعنی اینکه چه کسی بر چه کسی و بر اساس چه قوائدی اثر می‌گذارد" (چن^۱، ۲۰۱۰: ۸).

یکی دیگر از اشکالات اقتصاد نئوکلاسیک طراحی شده والراس، آن است که عاری از مباحث نهادی است. دوم، سایر ملاحظات نظیر توزیع امکانات و منابع درآمدی نیز "برونزا" و "داده شده" فرض می‌شوند و مهمتر از آن، حتی خنثی عمل می‌کنند؛ بدین معنی که بر خورداری از منابع اولیه یا شرایط اولیه افراد تأثیری بر دستاوردها نخواهد داشت. سوم، مردم به صورت افراد فردی تجریدی و مستقل از هم با عقلانیت کامل دیده می‌شوند. توابع مطلوبیت مستقل از هم هستند و مردم مغز ابر رایانه را دارند و رفتار آنها تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی و قوانین قرار ندارند و نسبت به نیروهای بازار منفعلانه رفتار می‌کنند؛ در حالی که کارگر نیز دقیقاً مشابه سایر عوامل تولید در نظر گرفته می‌شود و از سایر نهادها تفاوت نمی‌کند. و چهارم، کل سیستم مکانیکی دیده می‌شود. وقتی که فرضیات و شرایط اولیه داده شده باشند، دستاوردها هم منطقی از قبل ترتیب داده شده و به وسیله نیروهای نامرئی یا دست نامرئی تعیین می‌گردند و به صورت کاملاً شایسته‌ای اقدامات افراد را همانند قانون جاذبه، خورشید و سیارات هماهنگ می‌سازد.

۲-۳. همگرایی نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها در عمل

پیشرفت خیره‌کننده‌ی علوم طبیعی، فیزیک و بیولوژی با بهره‌گیری از ریاضیات موجب گردید در زمینه‌ی علوم انسانی و مخصوصاً اقتصاد نیز، این ایده قوت یابد که با تقلید از فیزیک می‌توان جهت مدیریت دقیقتر اقتصاد رفتار انسانها را در قالب مدل‌های فیزیک و ریاضی تفسیر و تبیین کرد. تاکید بر معادلات تعادلی باعث گردید که نئوکلاسیک‌ها به صورت تخیلی و سوسیالیست‌ها با دستور به مدیران شرکتها این شرایط تعادلی را که مبتنی بر برابری قیمت و هزینه‌ی نهایی است، برقرار سازند. این واقعیت که نظریات نئوکلاسیک را به آسانی می‌توان در نظام‌های سوسیالیستی نیز به کار گرفت نشان‌دهنده‌ی شکست آن در تشریح عملکرد بازار است و گویای آن است که بر خلاف ادعایی که می‌شود نئوکلاسیک‌ها فاقد پایه‌های نظری روشن برای تدوین سیاست اقتصادی مبنی بر بازار هستند.

در حقیقت، این مکتب فکری در رقابت با نظریات مکتب سوسیالیسم گسترش یافت (توبین^۲، ۱۹۸۵).^۱ گفته می‌شود یکی از دلایل مهم گسترش نظریات نئوکلاسیکی، برنامه‌ریزی

1. Chen
2. Tobin

برای مقابله با مکتب سوسیالیسم بود. این مکتب فکری که از محافل مختلف نیز حمایت مالی دریافت می‌کرد، هر ایده مخالفی را به طرق مختلف از سر راه خود برمی‌داشت (پلیو، ۲۰۰۷؛ کوکت، ۳: ۱۹۹۵: ۱۳۹) حتی وقتی که جان مینارد کینز به عنوان یک ایده رقیب در سال‌های رکود بزرگ جهانی در سال‌های ۳۰-۱۳۲۹ قد علم نمود، برای اینکه نظریات کینز در راستای نظریات نئوکلاسیک قرار داده شود و اختلاف آنها پررنگ و به عنوان نظریه رقیب مطرح نشود، بلکه مکمل نظریات نئوکلاسیک قلمداد گردد، توسط گروهی از محققان با تغییراتی در راستای نظریات نئوکلاسیک تطبیق داده شد و برخی از نکات بسیار مهم آن را که با نظریات نئوکلاسیک متضاد بود، حذف گردید (فولبروک، ۴: ۲۰۰۷، ۱۶۵، بک هاوس، ۵: ۲۰۰۵: ۳۶۵-۶۶) و موضوع با عنوان اقتصاد کلان مبتنی بر بنیان‌های خرد نئوکلاسیک تحت عنوان اقتصاد پساکینزی مطرح گردید (وینتراوب، ۶: ۱۹۷۹؛ ریزی، ۷: ۲۰۱۳؛ اسپان، ۸: ۲۰۱۶ و بلانچارد، ۹: ۱۹۹۹).

ساموئلسون^{۱۰} (۱۹۷۳)، آرو و دبرو^{۱۱} (۱۹۵۴) از دیگر اقتصاددانانی بودند که اقتصاد را براساس اصول فیزیک به زبان ریاضی تبدیل نمودند. تا آن را شفاف‌تر و دقیق‌تر کنند. هیکس^{۱۲} (۱۹۳۹) نیز قصد داشت تئوری اقتصاد را بر حسب ارزش توضیح دهد و با انتشار متدولوژی پوزیتیویستی فریدمن، اقتصاد به عنوان یک علم نظری معرفی گردید که ارتباط با دنیای واقعی ندارد. در نتیجه، آزمون صحت نظریات و فرضیات نسبت به دنیای واقعی، کمتر و کمتر مورد توجه قرار گرفت و در عوض، تولید مدل‌های ریاضی به عنوان هدف معرفی گردید. اعتقاد به رسمی نمودن نظریات، مستلزم آن بود که بحث‌های اقتصادی اگر بخواهد از نظر علمی مشروعیت یابد، باید به زبان خاصی بیان گردد. چنین تصور می‌شد که چون پراکسولوژی و اقتصاد زنجیره‌ای از دلایل منطقی را بر اساس فرضیات عمومی بیان می‌کنند، برای اینکه به معنی واقعی علمی قلمداد شوند، می‌بایستی بر اساس علائم سمبولیک منطق ریاضی بیان شوند. بدین ترتیب، معادلات ریاضی و مدل‌های آماری جای خود را در اقتصاد پیدا کردند و ریاضی‌دانان اقتصاددان شدند (لئونتیف^{۱۳}، ۱۹۸۲: ۲۰).^۱

۱. توبین گفته است که نئوکلاسیک‌ها بهتر از کلاسیک‌ها توان رقابت با نظریات مارکسیستی را دارند.

2. Plehwe
3. Cockett
4. Fullbrook
5. Backhouse
6. Weintraub
7. Rizvi
8. Spahn
9. Blanchard
10. Samuelson
11. Arrow & Debrau
12. Hicks
13. Leontief

ساموئلسون^۲ (۱۹۷۳) برنده جایزه نوبل و طراح ریاضی کردن اقتصاد، در بهترین کتاب درسی و آموزشی خود پیش‌بینی می‌کرد که اگرچه درآمد سرانه روسیه نصف درآمد سرانه آمریکا است، اما به دلیل سیستم اقتصادی بهتر با برنامه‌ریزی ریاضی، قادر خواهد بود که در سال ۱۹۹۰ میلادی به سطح درآمد آمریکا برسد و در سال ۲۰۱۵ این موضوع مطمئناً قطعی خواهد بود. او همچنین در سال ۱۹۸۹ چنین نوشته است: "اقتصاد جماهیر شوروی (به‌طور خلاصه روسیه فعلی) شاهی برای اثبات این مساله است که بر خلاف ادعای خیلی‌ها که تردید داشتند که یک اقتصاد سوسیالیستی بتواند به صورت دستوری کار و ترقی کند، موفق بوده است" (ساموئلسون، ۱۹۸۹: ۸۳۷). اما همان‌گونه که شاهد تحولات سالهای بعد از دهه ۱۹۹۰ در بلوک شرق بودیم، چنین ادعایی هیچ‌گونه اساس و پایه‌ای نداشته است.

بدین ترتیب، تحت تأثیر این دو حرکت، دانشگاه‌ها و مراکز علمی دولتی گسترش یافت و مجلات علمی مورد حمایت دولت‌ها قرار گرفت. "ژورنال نظریه اقتصادی"^۳ برای چندین سال تمام مقالات خود را در جهت توجیه مدل رقابت کامل اختصاص داد. پروژه‌های تحقیقاتی زیادی توسط دولت‌ها تأمین مالی گردید. مهندسان پست‌های مهم تصمیم‌گیری مخصوصاً در زمینه مسائل اقتصادی را به تصرف خود درآوردند. مراکز جمع‌آوری آمار و داده‌ها مانند دفتر ملی تحقیقات اقتصادی^۴ ایجاد و حساب‌های ملی برای محاسبه کل تولید ملی توسعه یافت. هدف، مهندسی اقتصاد بود و نظریات نئوکلاسیک در قالب مدل‌های تعادل عمومی به نحوی بود که با نحوه محاسبات سوسیالیستی تفاوت زیادی نداشت (شومپتور^۵، ۱۹۵۰: ۹۸۷؛ الیوت^۶، ۱۹۷۳: ۳۳۵-۳۶؛ اولسون^۷، ۲۰۰۰: ۱۳۶؛ لایوی^۸، ۱۹۸۵: ۲۱؛ نایت^۹، ۱۹۳۶: ۲۶۲-۶۳؛ لرنر^{۱۰}، ۱۹۷۷؛ لانگ^{۱۱}، ۱۹۳۶ و دیکنسون^{۱۲}، ۱۹۳۹).

با تأکید سوسیالیست‌هایی مانند لانگ^{۱۳} (۱۹۴۸) و لرنر^{۱۴} (۱۹۳۷) بر "سوسیالیسم بازار" عملاً یک مدل تعادل عمومی به‌کار گرفته شد. در حقیقت نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها

۱. لئونتیف گفته است: "برخی از ریاضی‌دانان که نمی‌توانستند ریاضی‌دان خوب شوند، با طرح ریاضی شدن اقتصاد، موقعیت یافتند اقتصاددان شوند."

2. Samuelson

3. Journal of Economic Theory

4. National Bureau of Economic Research

5. Schumpeter

6. Elliot

7. Olson

8. Lavoie

9. Knight

10. Lerner

11. Lange

12. Dickinson

13. Lange

14. Lerner

موضوع چگونگی تخصیص منابع را در نظام های خود بحث می‌کردند. وقتی که عقلایی بودن به صورت استفاده کامل از منابع تفسیر می‌گردید و گفته می‌شد که عقلانیت سوسیالیستی باید شرایط تعادل بازار رقابتی، و نیز بر اساس اصول درآمد و هزینه نهایی، شرایط بهینگی تعادل را تأمین نماید.

اسکار لانگ اقتصاددان لهستانی با طرح "سوسیالیزم بازار" نشان داد که نه تنها شرایط تعادل سیستم سرمایه‌داری یا نئوکلاسیک‌ها با سوسیالیزم یکی است، بلکه در عمل اقتصاد بهتری را نیز نشان می‌دهد؛ زیرا مشکل انحصارات و نوسانات و سیکل‌های ادواری و تجاری را که برای نظام سرمایه‌داری مشکل جدی است، نیز در بر ندارد. وی در تبیین این نظر شرایط زیر را مطرح نمود: اول، اینکه کالاهای مصرفی و دستمزد نیروی کار از طریق عرضه و تقاضای بازار تعیین گردد. دوم، آنکه تولیدات کالاهای سرمایه‌ای و تجهیزات و ماشین آلات و ابزار تولید در اختیار دولت باشد، اما به بنگاه‌ها خطوط راهنمای تولید داده شود؛ بدین معنی که به مدیران دستور داده شود قیمت باید برابر هزینه نهایی باشد و اینکه باید در سطحی تولید کند که هزینه متوسط در نقطه مینیمم باشد و در این حالت هزینه فرصت تولید به‌طور کامل در نظر گرفته و تکنیک‌های با هزینه حداقل به‌کار گرفته می‌شود و در این حالت، کارآیی تولید تحت مدیریت دولتی نیز قابل دستیابی است. لذا از این نظر بین نظریات نئوکلاسیک و نظریات سوسیالیستی تفاوت زیادی وجود ندارد. اما آنچه یک نظام اقتصاد آزاد را از نظریات نئوکلاسیک و نظریات سوسیالیستی متفاوت می‌سازد، موضوع پراکندگی اطلاعات و عدم امکان جمع کردن آنها است. مشکل تنها هزینه جمع‌آوری اطلاعات پراکنده و یا کسب اطلاعات لازم برای هماهنگی نیست. دانش مورد استفاده کارآفرین خارج از وضعیت محلی وجود ندارد. چنین نیست که برنامه ریزان وظیفه محاسبات پیچیده را دارند که مشکل است، بلکه آنها با یک وظیفه ناممکن مواجه هستند؛ زیرا دانش لازم در اختیار آنها نیست. اینکه پیشرفت تکنولوژیکی چه امکانات محاسباتی را فراهم می‌کند، اهمیت زیادی ندارد. در حقیقت گفته می‌شود در عمل در برخی موارد، سوسیالیزم نسبت به سرمایه‌داری برتری داشته است (ویلزینسکی^۱، ۱۹۷۸: ۱۳۸).

بحران جهانی ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در نظام سرمایه‌داری و موفقیت نظریات کینز در رونق‌بخشی به اقتصاد در حال رکود، موجب تقویت بیشتر دیدگاه‌های سوسیالیستی و کمونیستی در جهان گردید. کینز که خود ریاضی‌دان بزرگ و مشهوری بود، از به‌کارگیری ریاضیات در اقتصاد خودداری می‌نمود. او هر جا که سوء استفاده از ریاضیات در جاهای نامناسب در اقتصاد را می‌دید، شدیداً آنها را نقد می‌نمود. اگرچه در ابتدا نظریات کینز با تردید دیده می‌شد، اما پس از نمایان شدن موفقیت او در رونق بخشیدن به اقتصادهای بحران زده، نظریات وی مورد توجه بیشتری قرار گرفت. هیکس و ساموئلسون تلاش نمودند تا نشان دهند نظریات کینز نیز در

قالب نظریات نئوکلاسیک می‌گنجد تا سوءاستفاده سوسیالیسم از نظریات کینز برای نشان دادن برتری آن مکتب فکری را از بین ببرند. به همین دلیل، اقدام به سانسور نظریات کینز نموده و تنها آن بخش‌هایی را که در مدل‌های نئوکلاسیک جای می‌گرفت، در قالب مدل‌های نئوکلاسیک ارائه نمودند (ساموئلسون، ۱۹۸۳) و آن را اقتصاد کینزی معرفی کردند و در سراسر دنیا انتشار دادند.^۱ اقتصاد کینزی خیلی سریع استاندارد درسی گردید. از این طریق تلاش شد تا نظریات کینز در قالب نظریات نئوکلاسیکی حل بحران رکودی جهان نشان داده شود و از این مدل در جهت مهندسی اقتصادی اجتماعی استفاده به عمل آمد.

بسیاری از پیشکسوتان نئوکلاسیک مانند لئون والراس^۲، آلفرد مارشال^۳ و فیلیپ ویکستید^۴ نسبت به ایده‌های سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی علائقی داشته‌اند. بر اساس استاندارد امروزی، برخی از آنها رادیکال‌های چپ‌گرا بودند. برای مثال والراس خود را یک "سوسیالیست علمی" می‌نامید. تلاش‌های نظری وی در اقتصاد متأثر از این تمایلات بود تا نشان دهد که مزیت اقتصادی کنترل قیمت‌ها و مالکیت عمومی انحصارات طبیعی شامل زمین است. مارشال بیشترین توجه خود را معطوف بر مساله فقر در بریتانیای ویکتوریا معطوف می‌کرد و نسبت به اتحادیه‌های کارگری علاقه نشان می‌داد. ویکستید نیز توصیه به ملی کردن زمین‌ها می‌نمود و علاقمندی و ارتباطات شخصی با جنبش‌های سوسیالیستی و رادیکال داشت.

والراس اقتصاد را به سه شاخه متفاوت تقسیم می‌کند: ۱- صنعت یا تولید؛ ۲- مبادله و ۳- نهادها. او می‌نویسد که صنعت، (تولید) خارج از قلمرو علم قرار می‌گیرد و بیشتر به "هنر" مربوط می‌شود (برای مثال علم مدیریت) و نهادها نیز در حوزه علم قرار نمی‌گیرند؛ به دلیل اینکه مشمول ملاحظات اخلاقی درست و غلط (برای مثال در ایجاد قوانین) می‌باشند. موضوع دیگر، مبادله است که والراس آن را بهترین مدل علمی اقتصاد می‌داند؛ زیرا یک بازار رقابتی مانند بازار بورس پاریس مدل خوبی برای اقتصاد است.

بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بنیان‌گذار اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد را اساساً به داد و ستد و تجارت محدود می‌نماید و تولید یا صنعت را موضوعی خارج از علم اقتصاد می‌داند. شاید چنین آموزه‌هایی باعث شده که اقتصاددانان نئوکلاسیک اصولاً راجع به بخش‌های تولیدی چیزی برای گفتن ندارند و وقتی که به عنوان مسئول یا مشاور یک مقام مسئول قرار می‌گیرند، اساساً درباره تولید و صنعت سکوت می‌کنند و در سیاست‌گذاری‌ها اصولاً مسائل مربوط به بخش‌های تولیدی بسیار ضعیف مطرح می‌گردد.

۱. ساموئلسون می‌نویسد: "اما این ژاکت زیبا (نظریات نئوکلاسیک) که اندازه شده است، گاهی با قطع دست و پا مناسب گردیده است."

2. Leon Walras
3. Alfred Marshal
4. Philip Wicksteed

چندین اقتصاددان نئوکلاسیک، نظیر ایروینگ فیشر ایده‌های رادیکال و مداخله‌گرایانه سوسیالیستی را توصیه می‌نمودند. در حقیقت در اوایل قرن بیستم برخی اقتصاددانان نظریه مطلوبیت نئوکلاسیک‌ها را به عنوان یک نظریه حامی باز توزیع درآمد و برابری بیشتر توصیف می‌کردند. این واقعیت که نظریات نئوکلاسیک را به آسانی می‌توان به عنوان یک بسته سیاستی طرفدار یا ضد بازار معرفی نمود، نشان‌دهنده علامت شکست آن است؛ که تشریح نماید بازار چگونه کار می‌کند. این واقعاً نشان می‌دهد که بر خلاف ادعایی که می‌شود، نئوکلاسیک‌ها فاقد پایه‌های نظری روشن برای تدوین سیاست اقتصادی مبتنی بر بازار هستند. اساساً می‌توان گفت که اقتصاددانان نئوکلاسیک نه طرفدار بازارند و نه ضد بازار؛ زیرا فاقد یک نظریه بازار مشخص‌اند. به جای اینکه نظریات آنها را بخواهیم با بازار پیوند بزنیم، صحیح‌تر آن است که بگوییم نظریات نئوکلاسیک نسبت به بازارهای واقعی، فاقد دید روشن هستند و بنابراین درک درستی از معایب و مضار آن ندارند (هاجسون^۱، ۲۰۰۰).

از این تاریخ به بعد، بار دیگر پنتاگون مدل تعادل عمومی والراس را در دستور کار خود قرار داد. بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا چون در جنگ شرکت نداشت و خسارت ندیده بود، به صورت قدرت برتر از نظر اقتصادی در جهان ظاهر گردید. تلاش‌های مختلفی صورت داد تا با گسترش نظریات سوسیالیستی مقابله نماید. این رسالت به وزارت دفاع آمریکا مخصوصاً نیروی دریایی و نیروی هوایی سپرده شد. دولت مبالغ کلانی جهت توسعه و گسترش نظریات نئوکلاسیک در داخل و خارج آمریکا هزینه کرد. دولت برای توسعه نظریات نئوکلاسیک، علاوه بر مؤسسه رند (RAND) که زیر مجموعه نیروی دریایی آمریکا بود و MIT که یک شعبه پنتاگون محسوب می‌شد، اقدام به بورسیه تحصیلی برای فراگیری نظریات نئوکلاسیک در دانشگاه‌های هاروارد، کالیفرنیا، استنفورد، ییل، شیکاگو، کلمبیا و پرینستون نمود. برای این منظور از ایجاد چندین مجله از جمله مجلات AER^۲، QJE^۳ و JPE^۴ حمایت کرد و چاپ مقاله در آنها را مورد حمایت‌های مادی و معنوی قرار داد؛ تا از این طریق به‌رغم متضاد بودن چنین نظریاتی با اقتصاد آزاد سعی در بسط و گسترش آنها به عنوان ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری نمودند. برنامه‌ریزان نظامی آمریکا و پنتاگون به این نتیجه رسیدند که تئوری بازی‌ها و برنامه‌ریزی خطی برای دفاع ملی و نظریه تعادل عمومی برای تخصیص منابع دستوری در زمان جنگ استفاده‌های زیادی دارد و در نتیجه، توسعه آنها مورد توجه قرار گرفت و لذا چنین شد که مدل‌سازی اقتصادی به عنوان یک هدف رواج یافت و اقتصاد آزاد را با انواع

1. Hodgson
 2. American Economic Review
 3. Quarterly Economic Review
 4. Journal of Political Economics

اختلالات و انحرافات در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها مواجه ساخت (فولبروک^۱، ۲۰۰۵: ۳؛ کنتربری و بووخیارد^۲، ۱۹۸۳: ۲۸).

بعدها کنت آرو و جرالده برو در دهه ۱۹۵۰ که در نیروی هوایی آمریکا کار می‌کردند، از طریق مدل‌سازی ریاضی، اقتصاد نئوکلاسیک را توسعه دادند. تدوین نوع مدل‌سازی ریاضی بیشتر در جهت نشان دادن توجیه "علمی" برتری سیستم سرمایه‌داری در مقابل چالش‌های ایدئولوژیک مارکسی بود که از جانب نظام سوسیالیستی و کمونیستی در آن زمان گسترش داشت. ماسگریو^۳ (۱۹۷۷) در مطالعه خود درباره محاسبات اقتصادی به این نتیجه رسید که برنامه‌ریزان از طریق شبیه‌سازی از بازار رقابتی و به‌کارگیری تکنیک‌های کامپیوتری می‌توان برنامه‌ریزی را به عنوان یک سیستم کارآمد به اجرا درآورد. آرو^۴ (۱۹۷۴) نیز معتقد بود که به دلیل توسعه برنامه‌ریزی ریاضی و کامپیوترهای پر سرعت، یک سیستم برنامه‌ریزی متمرکز، دیگر یک هدف ناممکنی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با استفاده از یک سیستم متمرکز، الگوریتم کارکرد یک سیستم نامتمرکز را می‌توان شبیه‌سازی نمود.

صاحب‌نظر دیگر، اقتصاددان فرانسوی موریس آلیس^۵ است که از نقطه نظر تئوری تعادل عمومی به این نتیجه می‌رسد که اصول اساسی سازماندهی یک اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز را می‌توان از مدل والراس به‌دست آورد (دسوتو^۶، ۲۰۱۰: ۱۸۵-۸۶ و پریبرام^۷، ۱۹۸۳: ۴۵۹). همان‌گونه که می‌دانیم مدل‌های تعادلی ایده‌آل مارکسیستی از طریق سیستم برنامه‌ریزی مرکزی عملی می‌گردد (بوکمن^۸، ۲۰۱۱ و دسوتو، ۲۰۱۰) بعدها تئوری‌های زیادی شرایط تعادل را رسماً تبیین نمودند و مدل تعادلی مرسوم گردید. این مساله از نظر بحث‌های نظری بدون اشکال دیده می‌شد؛ زیرا شباهت مدل‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری از نظر راه‌حل ریاضی تفاوتی نداشته و عملاً یکی است. محققان مختلف تنها مشکل را در ضرورت حل معادلات متنوع و پیچیده و گسترده ریاضی می‌دیدند. تایلر اولین کسی بود که در سخنرانی خود در انجمن اقتصادی آمریکا در ۲۷ ماه دسامبر سال ۱۹۲۸ این مساله را بیان نمود (تیلر^۹، ۱۹۶۴: ۴۱-۵۴). ویزر و لیندال^{۱۰} (۱۹۷۰) بر ای مثال می‌گویند: "مسئولان ارشد باید یک مساله را درست با همان ماهیت که بانک مرکزی در یک اقتصاد آزاد تصمیم می‌گیرد، حل کنند".

-
1. Fullbrook
 2. Canterbury & Bukhardt
 3. Musgrave
 4. Arrow
 5. Maurice Allais
 6. De Soto
 7. Pribram
 8. Bockman
 9. Taylor
 10. Wieser & Lindahl

کینز یک موضع میانیین سوسیالیزم و نئوکلاسیزم را اتخاذ نمود که وی آن را "سوسیالیزم لیبرال" نامید که ترکیبی از آزادی فردی و مداخلات گزینشی دولت را در بر داشت (اودانل^۱، ۱۹۹۲: ۴۹۵-۵۰۰).

دوران پس از جنگ جهانی اول و مخصوصاً بحران‌های اقتصادی بین دو جنگ و در جنگ دوم، مشکلاتی را برای کشورهای اروپایی و آمریکا ایجاد نمود و زمزمه‌هایی برای نقد نظام سرمایه‌داری و نشان دادن تفوق سیستم سوسیالیستی در اروپا و آمریکا شنیده می‌شد؛ به طوری که دولت روزولت را ناچار به اتخاذ سیاست‌های مداخله‌گرایانه در اقتصاد نمود و حتی برخی منتقدان روزولت، او را به انحراف از اقتصاد سرمایه‌داری و جانبداری از سوسیالیزم متهم می‌کردند. فشارهای اقتصادی موجب مهاجرت برخی از بهترین مهندسان آمریکا و اروپا به شوروی سابق گردید؛ که البته در داخل آمریکا فشارهای سیاسی مک کارتیسم^۲ در دهه ۱۹۵۰ میلادی نقش مهمی در این مسیر داشت.

در دهه ۱۹۵۰ انتقاد از سیستم سرمایه‌داری و هواداری از سوسیالیزم خطرناک بود؛ با این حال هر اقتصاددان صادقی که به دنیای واقعی نگاه می‌کرد، انتقاداتی ابراز می‌داشت. لذا ریاضیات یک حفاظ امن و مکانیزی بود که اقتصاددانان را از واقعیات اقتصاد سیاسی بر حذر می‌داشت (استریتن^۳، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

۳. اقتصاد نئوکلاسیک و سوسیالیزم بازار

در اوایل قرن بیستم، نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها موضوع تخصیص منابع را در سیستم سوسیالیستی و سرمایه‌داری مقایسه می‌کردند. وقتی که عقلایی بودن به معنی استفاده کارا از منابع تعریف می‌گردید و گفته می‌شد که عقلانیت سوسیالیستی باید شرایط تعادل بازار رقابتی را تأمین نماید و بر اساس اصول درآمد و هزینه نهایی به شرایط بهینگی تعادل را تأمین نماید، اقتصاددان لهستانی اسکار لانگ "سوسیالیسم بازار" را مطرح نمود که نه تنها شرایط تعادل سرمایه‌داری را تأمین می‌کرد، بلکه در عمل اقتصاد بهتری را هم در بر داشت؛ زیرا مشکل انحصارات و ادوار تجاری را نیز در بر نداشت. لانگ در تبیین موضوع، این شرایط را مطرح نمود که برای کالاهای مصرفی و نیروی کار بازار کار کند. و برای بخش دوم، تولید کننده، ماشین آلات و ابزار تولید در اختیار دولت باشد، اما به بنگاه‌ها خطوط دقیق تولید و راهنمایی لازم داده شود؛ بدین معنی که به مدیران دستور داده شود که قیمت محصولات تولیدی خود را با هزینه نهایی برابر تعیین کنند و اینکه تولید باید در سطحی باشد که متناسب با آن، هزینه

1. O'Dunnell
2. McCarthyism
3. Streeten

متوسط در حداقل باشد. در این حالت، هزینه فرصت تولید به‌طور کامل در محاسبه می‌آید و تکنیک‌ها با هزینه حداقل به‌کار گرفته می‌شود.

اتکاء صرف نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها بر راه‌حل‌های تعادلی از طریق مدل‌های ریاضی، نشان می‌دهد که عملاً نه تنها هیچ تفاوتی بین نظرات نئوکلاسیک به‌عنوان مدافعان اقتصاد آزاد و نظریات سوسیالیستی دیده نمی‌شود، بلکه در خیلی از موارد، راه‌حل سوسیالیستی نسبت به راه‌حل سرمایه‌داری حتی برتر نیز دیده شود؛ چرا که مشکلات ادوار تجاری را نیز در بر ندارد (بنجامین وارد^۱، ۱۹۶۷: ۳۲-۳۳)؛ به‌طوری‌که برخی از اقتصاددانان و صاحب نظران برجسته‌ای مانند هان^۲ با اطمینان چنین اظهار نمایند که دیر یا زود "سوسیالیزم بازار" لانگ و لرنر جایگزین بسیار برتر و مناسب‌تری برای سیستم سرمایه‌داری می‌گردد (هان، ۱۹۸۸: ۱۱۴).

بر این اساس، اقتصاددانانی مانند تایلر^۳ (۱۹۶۴)، دیکینسون^۴ (۱۹۳۹)، ویزر^۵ (۱۹۶۷)، بارون^۶ (۱۹۰۸)، علاوه بر لانگ^۷ (۱۹۳۷) و لرنر^۸ (۱۹۳۷) بر امکان‌پذیری محاسبات اقتصاد سوسیالیستی با همان مفروضات ریاضی اقتصاد نئوکلاسیک تأکید نهادند.

ویلزینسکی^۹ (۱۹۷۸) معتقد است محاسبه قیمت‌گذاری بهینه در سیستم سوسیالیستی امکان‌پذیر است. نتیجتاً هر ادعایی مبنی بر ناممکنی قیمت‌گذاری عقلایی تحت سیستم سوسیالیستی را مردود می‌داند و بر این نظر است که اگرچه در سطح کارهای عملی، کارهای زیادی باید انجام پذیرد، اما یک پایه‌های نظری درستی وجود دارد. در حقیقت، در برخی پروژه‌ها، سوسیالیزم موجب بهبود سرمایه‌داری می‌شود. در کتاب درسی گولد و فرگوسن چنین می‌خوانیم: "قضیه لانگ-لرنر" برای به‌دست‌آوردن حداکثر رفاه اجتماعی در یک سیستم غیرمتمرکز جامعه سوسیالیستی، مسؤولان برنامه‌ریزی دولتی باید مساله حداکثرسازی با قیدها را حل کنند و قیمت‌های سایه ای تمام نهاده‌ها و تولیدات را در فهرست قیمت‌ها منتشر و در بین تمام اعضاء جامعه توزیع کنند و به تمام مصرف‌کنندگان و مدیران برنامه‌ریزی دستور دهند تا به گونه ای همانند حداکثرسازی رضایت یا سود، در بازارهای کاملاً رقابتی رفتار کنند" (گولد و فرگوسن^{۱۰}، ۱۹۸۳: ۴۴۵).

-
1. Ward
 2. Hahn
 3. Taylor
 4. Dickinson
 5. Wieser
 6. Barone
 7. Lange
 8. Lerner
 9. Wilczynski
 10. Gould & Ferguson

شاید تایلر (۱۹۶۴) اولین کسی باشد که سعی نمود از طریق ریاضی مشکل برنامه‌ریزی متمرکز را حل نماید. او در سخنرانی خود با عنوان "خطوط راهنمای تولید در یک کشور سوسیالیستی" که در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۲۸ در انجمن اقتصاد آمریکا ایراد نمود، نشان داد که محاسبات اقتصادی را با استفاده از جدول حسابداری که او آن را "جداول ارزشیابی عوامل" نامید، قابل اجرا است؛ که از نظر مقدار کمی، شامل ارزشیابی نسبی تمامی عوامل تولید است. تایلر معتقد بود که سوسیالیسم می‌بایستی بر اساس فروش هر کالا و خدمات به قیمتی که متناسب با هزینه تولید آن است، سازماندهی شود که با استفاده از جداول حسابداری تدوین شده، انجام پذیرد.

اقتصاددان فرانسوی آلیس^۱ با تأکید بر تئوری تعادل عمومی، به این نتیجه می‌رسد که اصول اساسی سازماندهی یک اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز را می‌توان از مدل والراس به‌دست آورد (دستو^۲، ۲۰۱۰: ۱۸۵). برخی اقتصاددانان مانند وارد^۳ (۱۹۶۷) حتی به این نتیجه می‌رسند که چنین سیستمی از اقتصاد بازاری واقعی کارآمدتر است و در آن، مبادله به‌طور مدام جریان می‌یابد و برخلاف قیمت‌های بازاری واقعی است که "قیمت‌های غیر تعادلی" یا "قیمت‌های غلطی" هستند. در واکنش به این نظریات پریبرام (۱۹۸۳) چنین بیان می‌دارد: "داستان عجیبی در تاریخ منطق اقتصادی روی داده که در آن، افکار رادیکال تسلیم تلاش برای از بین بردن نظم موجود اقتصادی شده‌اند؛ با این وجود، متقاعد شده یا چنین وانمود می‌کنند که متقاعد شده‌اند که برخلاف تجارب تاریخی، الگوی سازماندهی یک اقتصاد "برنامه‌ریزی شده" را می‌توان از طریق مدلی از نوع والراس ارائه نمود که در آن اتکا بر نیروهای خودکار تعادلی گذاشته می‌شود".

در این حالت، کارآیی تولید تحت سیستم مالکیت دولتی نظام سوسیالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری تفاوتی نمی‌کند و این تعدیلات بر اساس آزمون و خطا انجام می‌پذیرد. درحقیقت، اسکار لانگ و لرنر موضوع آزمون و خطا در سیستم سوسیالیستی را حتی منطقی‌تر از نظریات نئوکلاسیک می‌بینند؛ زیرا بر خلاف نئوکلاسیک‌ها که شرایط تخیلی را برای تعادل رقابت کامل مطرح می‌کنند که در آن، برابری قیمت و هزینه نهایی در عمل امکان‌پذیر نیست؛ به دلیل اینکه هیچ‌بنگاه یا فعال اقتصادی از قیمت تعادلی یا هزینه نهایی خود اطلاعی ندارد. اما در سیستم سوسیالیستی، مدیران رده‌های پایین موظف‌اند که مرتب دانش و اطلاعات خود را درباره تولید و ترکیب عوامل تولید به مدیران ارشد منتقل کنند. مدیران ارشد از طریق دستور به مدیران بخش‌های مختلف تولیدی صنایع و شرکت‌ها دستورالعمل لازم را موقتاً برای تعیین قیمت و هزینه و در نتیجه، دستیابی به معادله برابری هزینه نهایی و قیمت به مدیران زیر

1. Allais
2. De Soto
3. Ward

مجموعه صادر می‌کنند تا آنها مقدار کمیت تولید را متناسب با سطح حداقل هزینه متوسط تعیین کنند. و برای کار خود توجیه عملی ارائه می‌دهند؛ و البته بدیهی است که در این فرایند، مدیران اشتباه کنند اما خطای مدیران به اشتباهات قیمتی یا اختلالات و انحرافات بازار آزاد تشبیه می‌شود که به صورت ادواری با سیکل‌های مختلف تجاری مواجه می‌شوند و یا بازار با کمبود یا مازاد مواجه می‌گردد. یعنی کمی تولید به معنی فزونی تقاضا بر عرضه و فراوانی تولید نیز برعکس به معنی کمی تقاضا نسبت به عرضه تبیین می‌گردد و در نتیجه، مانند بازار آزاد، متناسب با وضعیت، تعدیلات قیمتی صورت می‌گیرد و قیمت افزایش یا کاهش داده می‌شود. این وضعیت ادامه می‌یابد تا نقطه تعادلی جدیدی ایجاد شود.

۳-۱. مشکلات اقتصاد نئوکلاسیک و سوسیالیزم بازاری

اگرچه سوسیالیست‌ها توجیه قابل فهمی را ارائه می‌کنند که راه‌حل ریاضی تعادل را تفسیر می‌کنند، اما مشکلات آنها از نئوکلاسیک‌ها کمتر نیست. برخی اشکالات آنها با اشکالات و محدودیت‌ها و نارسایی‌های نئوکلاسیک‌ها مشابه و در برخی موارد متفاوت‌اند؛ اما اصولاً، هم نئوکلاسیک‌ها و هم، سوسیالیست‌ها سؤالات نادرستی را مطرح می‌کنند: اول، این تصور که سیستم سرمایه‌داری به تعادل می‌رسد، درست نیست و اصولاً تعادل تنها در یک وضعیت ایستا قابل تبیین است و نه در یک اقتصاد پویا. مهمترین ویژگی یک اقتصاد آزاد، پویایی آن است؛ لذا تصور یک جامعه سرمایه‌داری یا یک جامعه آزاد در وضعیت تعادلی، اشتباه می‌باشد.

دوم، با تمرکز بر وضعیت یا حالت تعادل، نئوکلاسیک‌ها چنین فرض می‌کنند که فعالان با داشتن اطلاعات کامل در مورد توابع تولید یا مصرف، اهداف و قیدها، یک مدل حداکثرکننده‌ای را دنبال می‌کنند؛ درحالی که آنچه مهم است، چگونگی رسیدن به تعادل در شرایط اطلاعات و بازار ناکامل است. اگر کشوری در وضعیت تعادل قرار داشته باشد که تحصیل حاصل است. لذا تأکید بر نقطه تعادل عملاً موضوع بحث را از اصل تهی می‌کند.

سوم، آنها با استفاده از فرمول‌های ریاضی مدل‌های تعادلی را برقرار می‌سازند؛ اما در آن، روابط علت و معلولی پنهان می‌ماند.

چهارم، نادیده گرفتن عنصر زمان: در نظریات نئوکلاسیک، عنصر زمان نادیده گرفته می‌شود. درحقیقت تمام نظریات نئوکلاسیکی در یک مقطع و یک لحظه زمانی است. اثرات قبل و بعد نادیده گرفته می‌شود؛ درحالی که مهم برای یک اقتصاددان، تغییرات و فرایندها است. برای مثال وقتی که از تعادل صحبت می‌شود، تولید و مصرف هم‌زمان و در یک زمان اتفاق می‌افتد و عنصر گذشت زمان برای تولید از تصویر پاک می‌شود؛ حتی ذخیره کالاهای سرمایه‌ای نیز لحاظ نمی‌گردد و چنین معنی می‌دهد که تولید زمان نمی‌برد و مقدار تولید و مصرف همیشه برابر است. مبادلات نیز فقط داد و ستد است و هیچگونه معامله اعتباری صورت

نمی‌گیرد. نمونه دیگر نادیده گرفتن عنصر زمان، این است که گفته می‌شود دستمزد کارگر، بهره سرمایه و اجاره زمین و یا هزینه سایر عوامل تولید متناسب با ارزش نهایی محصول^۱ یا درآمد نهایی محصول^۲ پرداخت می‌شود، در حالی که می‌دانیم ابتدا کارگر و سرمایه و یا سایر عوامل به کار گرفته می‌شوند تا محصولی تولید کنند که در آینده به فروش برسد که در مورد محصول نهایی یا قیمت آن هیچ‌گونه اطلاع و اطمینانی نیست؛ حال آنکه پرداخت دستمزد، هزینه سرمایه، اجاره زمین و هزینه عوامل باید حالا از پس‌اندازهای قبلی یا استقراض از سیستم بانکی پرداخت گردد. به عبارت دیگر، امروزه هزینه صورت می‌گیرد تا در آینده درآمد یا سود به دست آید. در یک اقتصاد آزاد، هیچ تضمینی برای موفقیت وجود ندارد. و چنین نیست که این اتفاقات به‌طور همزمان باشند؛ بنابراین کسی راجع به بهره‌وری نهایی نیروی کار یا سرمایه چیزی نمی‌داند که متناسب با آن بخواهد دستمزد کارگر را تعیین و یا پرداخت نماید و یا اجرت سایر عوامل بر آن اساس تعیین و پرداخت گردد.

پنجم، نادیده گرفتن انگیزه انسانی: در حقیقت، مهمترین ویژگی علم فیزیک، آزمون پذیری و تجربی بودن آن است که نظریات نئوکلاسیک با مدل‌سازی غیر واقعی از آن پیروی می‌کنند. رفتار انسان از متغیرهای فیزیک متفاوت است. واقعیت آن است که اقتصاد مربوط به فعالیت انسان‌ها و روابط متقابل آنها است. روابط انسان‌ها با روابط اشیاء با هم تفاوت اساسی دارند. استفاده از مدل‌ها باید در جهت تبیین واقعیات باشد و بتواند یک عارضه را تشریح یا پیش‌بینی کند (هایک^۳، ۱۹۴۵: ۵۲۰). در بیشتر موارد مدل‌های اقتصادی قادر به تبیین واقعیات نیستند و قوانین فیزیک مخصوصاً قانون اول و دوم ترمودینامیک را نمی‌توان در مورد اقتصاد به کار گرفت. اهمیت اقتصاد در آن است که چیزی را توضیح می‌دهد که درباره آن، سایر رشته‌ها سکوت کرده‌اند و آن قلمرو اراده و هدف انسانی است. دنیای واقعی فراتر از چارچوب نظریات اقتصادی است و شامل موضوعات بسیار زیادی است که فراتر از حوزه ابزار اندازه‌گیری اقتصاد است. یک عنصر اساسی در واقعیات اقتصادی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و آن مربوط به برنامه‌ها و انگیزه‌های انسان است. بدون توجه به انگیزه‌ها و اهداف انسانی نمی‌توان مسائل اجتماعی را به درستی تشریح و برای مشکلات آن راه‌حل ارائه نمود. تشریح فیزیکی یک پل یا یک چکش یا یک قاشق، کمک زیادی به درک ما از دلایل ایجاد و علت شکل‌گیری آنها نمی‌کند. همین نیز کم و بیش در مورد شکل نهادها و سازمان‌ها صادق است. آنچه مهم است، هدف از شکل‌گیری آنها است. یک چکش فراتر از یک دسته و یک سر فلزی است. توجه به انگیزه‌های انسانی کمک بیشتری به درک ما از دنیای واقعی می‌کند. لاکمان^۴ (۱۹۸۶) از اقتصاددانان می‌خواهد دنیای واقعی را از نظر انگیزه‌های انسانی قابل فهم نمایند. به عقیده او

1. Value of Marginal Products
 2. Marginal Revenue Product
 3. Hayek
 4. Lachmann

"وظیفه علم، تشریح و توصیف واقعیات است. اگر واقعیات شامل چیزهای بیشتری از دنیای خارج است، در آن صورت، علمی که خود را محدود به دنیای خارج می‌کند، ناکامل است؛ یعنی همه چیزهایی را که وجود دارد، در بر نمی‌گیرد".

ششم، هر دو مکتب فکری نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیسم بازاری با استفاده از ریاضیات به راه‌حل تعادلی یکسانی می‌رسند و آن، برابری قیمت با هزینه نهایی است؛ اما تأکید بر معادلات ریاضی تعادلی موجب انحراف هر دو نظام فکری از بازار آزاد می‌گردد که در آن، از طریق مبادله آزاد و داوطلبانه طرفین تجاری، قیمت‌ها تعیین می‌شوند. بنابراین نئوکلاسیک‌ها بر خلاف ادعایی که می‌کنند، با همان مشکلی مواجه هستند که سوسیالیست‌ها با آنها مواجه بوده و آن، اتخاذ مدل‌های ریاضی برای مهندسی اقتصادی-اجتماعی و نادیده گرفتن آزادی عمل افراد در فرایند بازار و نقش کارآفرینی در یک اقتصاد آزاد است. واقعیت آن است که نمی‌توان پذیرفت که سیستم اقتصاد آزاد و اقتصاد سوسیالیستی تفاوت زیادی ندارند و یا تفاوت آنها خیلی مهم نیست و یا تغییرات ناچیز است؛ برعکس، تفاوت زیاد است که نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها هر کدام به نوعی قادر به درک آن نیستند. واقعیت آن است که تغییرات زیادی ایجاد خواهد کرد. لغو و یا تضعیف حقوق مالکیت ابزار تولید یا عوامل تولید در نظام‌های سوسیالیستی بر کارآیی و تخصیص منابع تأثیر می‌گذارد. همچنین قیمت‌های دستوری و قیمت‌هایی را که نئوکلاسیک‌ها مطرح می‌کنند و یا آنها را داده شده فرض می‌کنند، با قیمت‌های آزاد یکی نیستند. درحقیقت، قیمت‌هایی را که طرفین خریدار و فروشنده در یک بازار واقعی تعیین می‌کنند، "قیمت‌های بازاری" اند و قیمت‌های بازاری، قیمت‌های تعادلی نیستند. لذا رویکرد هر دو مکتب فکری با یک اقتصاد آزاد در تضاد است.

هفتم، بحث‌هایی را که می‌زس و هایک به نفع اقتصاد بازاری مطرح کرده‌اند، اساساً از چیزی که سوسیالیست‌ها و نئوکلاسیک‌ها می‌گویند، متفاوت است. برای مثال، نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها در توجیه مالکیت خصوصی بحث‌هایی مطرح می‌کنند که متفاوت از اقتصاددانان مکتب اتریشی است. نئوکلاسیک‌ها چنین توجیه می‌کنند که مالکیت خصوصی موجب رقابت می‌شود و رقابت به کارآیی ایده‌ال بهینگی پارتو می‌انجامد؛ درحالی که مساله اقتصاد آزاد این نیست که رقابت موجب بهینگی در ترکیب منابع می‌گردد؛ بلکه نشان می‌دهد که این یک فرایند پویا است که جامعه را هماهنگ می‌سازد. بحث اصلی این نیست که سیستم رقابت کامل بهتر از انحصار است؛ بلکه بازار آزاد و مبادله داوطلبانه بهتر موجب هماهنگی طرفین تجاری شده و به همه نفع می‌رساند. لذا این بحث با آنچه در کتاب‌های درسی نئوکلاسیکی ارائه می‌گردد، متفاوت است؛ رویکردی که، هم بی‌ارتباط و هم، اشتباه است (نلسون^۱، ۱۹۸۱). واضح‌ترین نشان اینکه "تئوری رفاه" نئوکلاسیکی، غلط است، در این واقعیت نهفته است که به

صورت متناقض این ایده را تقویت نموده است که از طریق مدل‌ها و روش‌های آن، مکانیزم تخصیص منابع را می‌توان در یک سیستم سوسیالیستی و برنامه‌ریزی شده بدون بازار به همان روش انجام داد که در یک اقتصاد نئوکلاسیکی انجام می‌شود. تئوری تعادل و اقتصاد رفاه که در جهت تشریح نظریه اثباتی درباره کارکرد بازار مطرح بوده از طریق روش‌ها و مدل‌های ریاضی تبدیل به ابزاری برای محاسبه اقتصادی در هر دو سیستم گردید که عملاً موجب بیرون کردن هردو فرایند بازار و کارآفرینی از اقتصاد شده است (برنهلوز^۱، ۱۹۸۷).

دیکینسون^۲ (۱۹۳۹) از این ایده شروع می‌کند: در حالی که از نظر بحث‌های نظری خیلی مشکل است که یک سیستم معادلات همزمان والراسی را فرموله نمود اما در عمل موضوع را می‌توان تا حد زیادی از طریق فرایند گروه سازی با قرار دادن کالاها و خدمات که به هم خیلی نزدیک باشند، در یک گروه می‌توان سیستمی از معادلات قابل کنترل را برقرار و حل نمود. و از این طریق بدون توجه به فرایند بازار از طریق ریاضی می‌توان فرایندهای سنتی قیمت‌های مناسب را در یک اقتصاد سوسیالیستی همانند اقتصاد سرمایه‌داری مورد استفاده برنامه‌ریزی قرار داد. البته اشکالی که در اینجا وجود دارد و کمتر بدان توجه می‌شود، به این مساله مربوط است: مدل تعادل عمومی که به وسیله والراس و پارتو ارائه شده، صرفاً یک مدل مشابهت رسمی است که در آن، تنها مطالبی که نویسندگان ارائه می‌کنند، این است که آن نوع اطلاعاتی را ارائه می‌دهند که برای برقراری تعادل لازم است و نه مطلبی دیگر! اگرچه دیکینسون از جمله کسانی بود که کاربرد ریاضیات را در مدل‌های سوسیالیستی مطرح و پشتیبانی می‌کرد، اما بعدها نظریه خود را تغییر داد و اشتباه را در آن دید که "خود داده‌ها که باید ماشین معادلات را تغذیه کنند، به‌طور مداوم تغییر می‌کنند" (دیکینسون، ۱۹۳۹: ۱۰۴). همان‌گونه که می‌دانیم، این دقیقاً بحثی است که سالها مکتب اتریشی مطرح کرده است.

همچنان که می‌دانیم، مدل‌های تعادلی ایده‌آل، مارکسیستی است که از طریق سیستم برنامه‌ریزی مرکزی عملی می‌گردد (بوکمن، ۲۰۱۱ و دسوتو، ۲۰۱۰: ۱۷۵-۱۹۱). بعدها تئوری‌های زیادی، شرایط تعادل را رسماً تبیین نمودند و مدل تعادلی مرسوم گردید. این مساله از نظر بحث‌های نظری بدون اشکال دیده می‌شد؛ زیرا شباهت مدل‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری از نظر راه‌حل ریاضی تفاوتی ندارد و شباهت آنها زیاد است. محققان مختلف تنها مشکل را در ضرورت حل معادلات متنوع و پیچیده و گسترده ریاضی می‌دیدند (تایلر^۳، ۱۹۶۴: ۴۱-۵۴؛ ویزر و لیندال^۴، ۱۹۷۰: ۶۹-۷۳). در بیشتر مواقع چنین گفته می‌شود که نارسایی فعلی نظریات نئوکلاسیک در تبیین واقعیات، ریشه در مشکلاتی دارد که به مرور با اصلاح نظریات و بهبود

1. Bernholz
 2. Dickinson
 3. Taylor
 4. Wieser & Lindahl.

مداوم سطح تکنولوژی و ظرفیت کامپیوتر و دیگر نرم‌افزارها و سخت‌افزارها بر طرف می‌شود. کنت ارو گفته است با پیشرفت تکنولوژی و عرضه کامپیوترهای پرسرعت دیگر، توسعه برنامه‌ریزی ریاضی و برنامه‌ریزی متمرکز کار دشواری نخواهد بود و در حقیقت چنین به نظر می‌رسد که با انتخاب درست الگوریتم متمرکز مناسب می‌توان کار بازار نامتمرکز را انجام داد (آرو^۱، ۱۹۷۴: ۵).

یکی از اشکالاتی که در اینجا وجود دارد، آن است که مشکل راه‌حل ریاضی را صرفاً به دشواری عملی حل معادلات محدود می‌کنند؛ یعنی گفته می‌شود که محاسبات اقتصادی در تئوری، درست، اما حل مشکلات سیستم معادلات در عمل دشوار است. این بحث نیز در اساس اشتباه است؛ زیرا تئوری را با تحلیل تعادل برابر می‌کند که صحیح نیست. ناممکنی محاسبات اقتصادی که هایک و میزس مطرح کرده اند، مربوط به مشکل عملی و ناممکنی محاسبه اقتصادی به صورت جبری نیست بلکه مربوط به این تصور غلط است که آژانس‌های مرکزی برنامه‌ریزی یا مسؤولان کنترلی چنین فرض می‌کنند که اطلاعات ذهنی و عملی را که در ذهن میلیون‌ها انسان پراکنده هستند را می‌توانند تحصیل کنند؛ در حالی که چنین نیست. داده‌ها میزان معادلات را تعیین می‌کنند. از آنجایی که هر تصمیمی تحت تأثیر داده‌ها قرار دارد که معلوم و مشخص نیستند، لذا مشکل عملی حل سیستم معادلات از آنچه گفته شد، ماهیت متفاوتی دارند. حجم این عملیات ریاضی بستگی به تعداد مجهولات دارد که باید تعیین شوند و تعداد آنها معادل تعداد کالاهایی است که حالا باید تولید شوند. این یعنی برای هر تصمیمی تعداد بی‌شماری معادله باید حل شود؛ کاری که تمام طول عمر یک انسان کفاف آن را نمی‌دهد. سیستم‌های پیشرفته کامپیوتری نیز کمک چندانی نمی‌کنند؛ زیرا آنها نمی‌توانند کار کارآفرینی انجام دهند (هایک^۲، ۱۹۷۵: ۲۱۰).

لئون اولین قاضی بود که نظریه میزس در مورد ناممکنی محاسبات اقتصادی سوسیالیسم را تأیید نمود. او نوشت: "این یک مورد خاصی است که همه می‌پذیرند که هیچ قانون‌گذاری نمی‌تواند بدون نوعی همکاری از طرف تمام کسانی که ذی‌نفع هستند، از سوی خود درباره رفتار واقعی همه مردم در روابط روزانه بسیار زیادی که با هم دارند، قانونی وضع کنند. هیچ صندوق رأی‌گیری عمومی، هیچ فراندوم و هیچ مشاوره‌ای نمی‌تواند قانون‌گذاران را در وضعیتی قرار دهد تا این قوانین را وضع نمایند یا مدیران اقتصاد برنامه‌ریزی شده را در وضعیتی قرار دهد که بتوانند کل عرضه و تقاضای همه کالاها و خدمات را تعیین نمایند. رفتار واقعی مردم به نحوی است که آنها به‌طور مدام خود را با تغییر شرایط سازگار می‌سازند. به‌علاوه رفتار واقعی را نباید با ابراز عقیده و بیان همانند ادعاهایی که در نظرسنجی‌ها در رأی‌گیری یا تحقیقات مشابه ابراز

1. Arrow
2. Hayek

می‌گردد، اشتباه گرفت. اینها بیان شفاهی تمایلات و خواسته‌ها هستند که نباید با تقاضای مؤثر در بازار اشتباه گرفته شود" (لئون^۱، ۱۹۶۹ و آرانسون^۲، ۱۹۸۸).

ایده اصلی انتقاد بر سوسیالیسم این است که هیچ شخص یا گروهی از اشخاص نمی‌توانند چنان حجم عظیمی از اطلاعات یا دانش لازم برای سازماندهی اجتماعی یک جامعه را به صورت هماهنگ از طریق جبر و دستور به‌دست آورند. انسان‌های آزاد از طریق رفتارهای خود در چارچوب نهادهای جامعه مدنی به بهترین شکلی رفتار خود را با هم هماهنگ می‌سازند. هایک در مقاله‌ای به این مساله اشاره می‌کند که مشکل اصلی راه‌حل ریاضی در آن است که تجزیهات معمول نظری مورد استفاده در تشریح تعادل در یک سیستم رقابتی در برگیرنده این فرضیه است که دامنه‌ای از اطلاعات فنی داده شده است. نیازی به تأکید نیست که این ایده حتی در مورد دانش‌هایی که گفته می‌شود در هر لحظه از زمان وجود دارد، عبث است؛ اما بخش اعظم اطلاعاتی را که در عمل استفاده می‌گردد، به هیچ وجه به شکل آماده وجود ندارد. لذا مشکل بنیادی که محاسبات اقتصادی ایجاد می‌کنند، دقیقاً کاری با حل جبری سیستم معادلات ندارد (هایک، ۱۹۷۵: ۲۱۲).

اما فیلسوف و ریاضی‌دان مشهور برتراند راسل در مورد یکی از اشکالات کاربرد ریاضیات هشدار داده و گفته است "تمام دانشی که ریاضیات و منطق ارایه می‌کند، فرضی است و به ما می‌گوید اگر چیزی صحیح باشد، در آن صورت چیز دیگری هم صحیح است". (مورهد^۳، ۱۹۹۲: ۹۶ و یانگلامکو^۴، ۲۰۱۱: ۷۵)

بلات^۵ (۱۹۸۳) در این باره می‌نویسد: به هر حال، ریاضیات منطق خاص خود را دارد. شخص از یک مجموعه فرضیات شروع، و از قوانین منطق استفاده می‌کند تا اثرات آنها را نتیجه بگیرد. وقتی که دلایل منطقی به مسائل خارج از ریاضیات مربوط شود، نتیجه بهتر از فرضیات اولیه نخواهد بود."

به عبارت دیگر، اگر فرضیات غیر واقعی باشند، یعنی از دنیای واقعی جدا باشند، در آن صورت نتایج نیز غیر واقعی خواهد بود.

در حقیقت بزرگترین خطر کاربرد روش ریاضی در اقتصاد، این است که باعث می‌شود مشکل به معنی واقعی تشخیص داده نشود. یکی از مهمترین اثرات معکوس "راه‌حل ریاضی" که تایلور و دیکینسون درباره محاسبات سوسیالیستی مطرح کردند، این است که این راه‌حل موجب انحراف توجه شرکت‌کنندگان به سمت مشکل اقتصاد ایستا می‌گردد. اینکه آیا محاسبات اقتصادی تحت شرایط ایستا و با فرض وجود تمام اطلاعات لازم با کمک ریاضیات امکان‌پذیر است یا

1. Leoni
2. Aranson
3. Moorehead
4. Yeunglamko
5. Blatt

خیر؟ بحث دیگری است. از این نظر "راه‌حل ریاضی" اهمیت بحث نظری موضوع را، کم بهاء داده و موجب انحراف افکار از مساله بنیادی اقتصاد به چگونگی حل معادلات تنزل داده است. در حالی که مساله اقتصاد اساساً یک بحث نظری و مربوط به پویایی اقتصاد و ناممکنی انجام محاسبات اقتصادی در نبودن کارآفرین به عنوان پیش‌برنده فرایند بازار است؛ زیرا تنها کارآفرین است که به‌طور مداوم اطلاعات عملی و پراکنده‌ای را که برای تخمین بازاری هزینه و منفعت بازار ضروری هستند، کشف می‌نماید.

۲-۳. مکانیزم قیمت

اهداف بنیادی مدل‌های نئوکلاسیکی و سوسیالیستی، تعیین قبلی مجموعه‌ای از قیمت‌های تعادلی است. به عبارت دیگر، قبل از اینکه بازار بخواهد به صورت خودجوش قیمتی را تعیین کند، تلاش می‌شود تا راه‌حلی از قبل برای هماهنگی تمام برنامه‌های فعالان اقتصادی برقرار نماید و لذا فرایند هماهنگ‌سازی بازار از طریق کارآفرینی را که ماهیتاً به صورت مابعدواقع است و نیروهای کارآفرینی آن را به حرکت وا می‌دارند، غیر ضروری می‌سازد. به طور خلاصه، هدف از مدل‌سازی اقتصادی چیزی غیر از جایگزینی مکانیزمی نیست که فرایندهای رقابتی کارآفرینی را با یک سیستم متمرکز جامعه جایگزین نماید تا جامعه را از قبل مهندسی و هماهنگ سازد.

از نظر نئوکلاسیک‌ها، قیمت‌ها معمولاً "داده شده" فرض می‌شوند و هر تغییری در قیمت‌ها از بیرون صورت می‌گیرد که نسبت به آنها شرکت‌کنندگان بازاری واکنش نشان می‌دهند. در مکتب اتریشی، قیمت‌ها بر اثر رویارویی و مقابله نیروهایی بازار به دست می‌آیند. آنها برای قیمت باهم چانه‌زنی می‌کنند. در مکتب اتریشی تأکید بر منطق و فرایند شکل‌گیری قیمت‌ها است و نه قیمت نهایی تعادلی؛ یعنی هدف تئوری تشریح فرایندی است که در آن قیمت‌ها ظاهر می‌شوند، تغییر می‌کنند و تعدیل می‌گردند تا نهایتاً قیمت‌های بازاری را می‌سازند؛ اما قیمت‌های بازاری قیمت‌های تعادلی نیستند.

نئوکلاسیک‌ها با مدل‌سازی ریاضی اغلب چنین فرض می‌کنند که قیمت‌ها و هزینه‌ها به وسیله تقاطع منحنی‌ها و توابع تعیین می‌شوند و نه از طریق سلسله مراتب اعمال و روابط متقابل انسانی. آنها ممکن است که چنین تصور کنند که توابعی را که با آنها کار می‌کنند، واقعی و قابل شناسایی هستند؛ اما در دنیای واقعی قیمت‌ها داده شده و مشخص نیستند و ثابت هم نمی‌مانند. همین نیز در مورد کیفیت کالاها و هزینه‌ها صدق می‌کند.

حتی اگر چنین تصور کنیم که تغییر از سیستم سرمایه‌داری به سوسیالیسم یا از قیمت‌های آزاد به تعادل نئوکلاسیکی، هیچ تغییری در سیستم قیمت‌ها ایجاد ننماید، به‌ندرت کمبود یا مازاد کالاها که مدنظر برنامه‌ریزان است، مشابه قیمت‌ها در بازار آزاد خواهد بود. نوع و

کیفیت کالاهای جایگزین و میزان کشش تقاضای مصرف‌کننده‌ها نسبت به کالاهای مختلف، عملاً کار برنامه‌ریزی را دشوار می‌سازد. کمبودها مشخص نمی‌شوند و لذا قیمت‌ها نمی‌توانند به درستی واکنش نشان بدهند و عملاً در مکانیزم قیمت‌ها اختلال ایجاد می‌گردد. مشکل دیگر سوسیالیسم بازاری این است که اساساً کمبودها یا مازادها چگونه به کمیته مرکزی انتقال داده می‌شود. اگر کمبود باشد، مدیران برنامه‌ریزی باید تصمیم بگیرند که قیمت را بالا ببرند یا تولید را افزایش دهند و برعکس، در هنگام فراوانی، آیا باید قیمت را کاهش داد یا تولید را کم کرد. این مشکل اطلاعات چگونه حل می‌شود. وقتی که کمبودها و فراوانی‌ها به صورت معمول -همانند نوسانات ادواری در یک اقتصاد آزاد- درآیند، در آن صورت، مردم به تجربه می‌فهمند که باید خود را در مقابل این نوسانات حفاظت کنند و لذا خریدهای احتیاطی را انجام می‌دهند. باید توجه داشت که کالاها و خدمات به صورت یک مجموعه ایزوله‌ای نیستند که کمبودها یا مازادها تنها قیمت خود آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد بلکه آنها در ارتباط با کالاها و خدمات دیگری هستند و قیمت‌های نسبی آنها تغییر می‌کنند و کل ساختار قیمتی را تغییر می‌دهند که کار برنامه‌ریزی را مشکل می‌سازد.

۴. طرح سؤالات غلط

به عقیده اودریسکول، مهمترین خطای این نویسندگان در نوع پاسخی نیست که آنها به مساله می‌دهند، بلکه به سؤالی است که آنها مطرح می‌کنند. از نظر او، دلیل اصلی اینکه اغلب اقتصاددانان درک درستی از بحث‌های نظری بر علیه سوسیالیسم و یا اقتصاد نئوکلاسیک ندارند، این است که آنها سؤالات غلطی را مطرح می‌کنند. اغلب این مساله را مطرح می‌کنند که اگر یک تزار اقتصادی اطلاعات لازم را داشته باشد، آیا می‌تواند منابع را به صورت کارآمد تخصیص دهد؟ پاسخ به آن سؤال البته "مثبت" است. لذا در اسطوره‌شناسی تاریخ اقتصادی، مدافعان سوسیالیسم با نشان دادن راه‌حل یکسان با نئوکلاسیک‌ها در برقراری شرایط تعادل از نظر ریاضی ظاهراً از این اعتبار برخوردار گردیده‌اند که نظریات هایک و میزس را در رابطه با ناممکنی محاسبات در سیستم سوسیالیستی ابطال نمایند. اما آنها همان اشتباهی را مرتکب شده‌اند که اقتصاددانان نئوکلاسیک دچار آن هستند و در حقیقت نتوانستند نظریات میزس و هایک و دیگران را مردود نمایند. کاری که آنها انجام دادند، این است که به سؤال متفاوت و نامناسب یا بی‌ربطی پاسخ گفته‌اند" (اودریسکول^۱، ۱۹۸۹: ۳۴۵-۳۵۲).

از نظر علمی، سؤال درست در رابطه با محاسبات اقتصادی و راه‌حل ریاضی برای تعادل چیزی نیست که نظریه‌پردازان سوسیالیستی و نئوکلاسیکی بیان می‌کنند، مبنی بر اینکه آیا از نظر جبری یا مدل‌های ریاضی، امکان حل فرمول‌های ریاضی تدوین شده با فرض وجود

اطلاعات کامل امکان‌پذیر است یا خیر؟ بلکه برعکس، مساله این است که آیا از نظر منطقی و عقلی و بحث‌های نظری اصولاً اطلاعات لازم برای فرموله کردن این معادلات دست‌یافتنی و قابلیت کمی شدن دارند یا خیر؟

بنابراین سوسیالیست‌ها و اقمار نئوکلاسیک آنها مرتکب خطا شده‌اند، وقتی که مساله را صرفاً مشکل عملی حل سیستم معادلات پیچیده و متعددی در نظر می‌گیرند؛ بدون اینکه به این مساله توجه کنند که مدل‌سازی آنها از نظر بحث‌های نظری غیرممکن است. این اشتباه بزرگی است که مشکل اقتصادی را صرفاً در حل معادلات ریاضی می‌بیند؛ در حالی که موضوع چیز دیگری است. اگرچه میزس کاربرد ریاضیات را در حوزه‌های اقتصادی مخرب و ویران‌کننده می‌داند. این موضوع در ارتباط با محاسبات مدل‌های نئوکلاسیکی و سوسیالیستی بیشتر نمایان می‌گردد، مخصوصاً وقتی که بینیم مدل‌ها و روش‌های ریاضی فرایند بازار را نادیده می‌گیرند و در برابر مشکلات بحث‌های نظری بنیادی نظیر این مساله که در غیاب آزادی مبادله و کارآفرینی در جامعه، هماهنگی چگونه صورت می‌گیرد، پاسخی ندارند که ارائه نمایند. میزس در مهمترین اثر خود می‌نویسد: "روش ریاضی می‌باید مردود دانسته شود؛ نه تنها به دلیل اینکه عقیم است بلکه به این دلیل که اساساً روش نادرستی است؛ با فرضیات غلطی شروع می‌کند و به نتایج اشتباهی می‌رسد. استدلال‌ها نه تنها بی‌حاصل است بلکه فکر انسان را از مطالعه مسائل واقعی به انحراف می‌کشاند و در روابط، عارضه‌های مختلف اختلال ایجاد می‌کند" (میزس^۱، ۱۹۹۸: ۳۵۰).

برنولز^۲ (۱۹۸۷) می‌نویسد: "با توابع تولید متفاوت و متغیر اندازه بنگاه و ساختار صنعت مشکل می‌شوند. کالاهای جدید و تغییر در ترجیحات نیز مشکل‌ساز می‌گردند و بنگاه‌ها یا صنایع باید گسترش یا محدودسازی را پیشه کنند و یا منحل شوند و یا بنگاه‌های جدید خلق شوند. تحت چنین شرایطی هیات برنامه‌ریزی مرکزی به دلیل ماهیت و پیچیدگی شرایط، قادر نخواهد بود از قبل اطلاعات لازم برای یک برنامه قابل اتکاء را به دست آورد. لذا اگر برنامه‌ریزی متمرکز مورد استفاده قرار گیرد، محاسبات عقلایی با شکست مواجه می‌شود."

میزس (۱۹۹۸) می‌نویسد: "تناقض برنامه‌ریزی در آن است که به دلیل نبودن محاسبات اقتصادی، دولت نمی‌تواند برنامه‌ریزی کند چیزی که اقتصاد برنامه‌ریزی نامیده می‌شود، اصلاً اقتصاد نیست، بلکه یک سیستم طبقه‌بندی در تاریکی است. اشاره به انتخاب عقلایی، ابزار مناسب برای بهتر رسیدن به اهداف نمی‌شود. چیزی که برنامه‌ریزی آگاهانه نامیده می‌شود، دقیقاً عنصر آگاهی را از برنامه حذف می‌کند."

اقتصاددانان نئوکلاسیک و سوسیالیستی در ارائه راه‌حل یکسان تعادلی مرتکب اشتباه مشابه و درک نادرستی از فرایند بازار و نقش کارآفرینان اقتصادی شده‌اند. آنها یک موضوع اساسی و نظری مهمی را نادیده می‌گیرند و آن چگونگی دستیابی به اطلاعات حیاتی و عملی مورد نیاز برای طراحی معادلات است. این دانش و اطلاعات، همواره در ذهن میلیون‌ها فعال اقتصادی به صورت انفرادی و پراکنده است. همان‌گونه که هایک گفته است، دانشی را که شرکت‌کنندگان در بازار دارند از آن نوع دانشی نیست که وارد داده‌های آماری شود؛ ماهیت آنها بسیار متفاوت است و از یک فرد به فرد دیگر فرق می‌کند. در حقیقت، هزینه‌بر بودن اطلاعات نیست که اهمیت دارد، بلکه پراکندگی اطلاعات و دانش زمان و مکان معین است که اهمیت دارد و اینها اطلاعاتی نیستند که آماده عرضه توسط دیگران باشند (هایک، ۱۹۴۸: ۸۰-۸۳).

ساموئلسون و نوردهاوس^۱ (۱۹۸۵) به نقل از دستو^۲ (۲۰۱۰) بر اعتبار گفته‌های میزس و هایک در مورد مشکل دانش و اطلاعات برای تدوین معادلات اذعان نموده‌اند. آنها در زیرنویس کتاب خود می‌نویسند: "حتی اگر کامپیوترهایی مافوق سرعت تولید گردند که هزاران بار بیشتر از امروز قدرتمند باشند، بازهم ما با مشکل دیگری مواجه هستیم که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را نادیده گرفت. ما حتی کوچکترین بخش داده‌های لازم برای حل مشکل پیچیده تعادل عمومی را در اختیار نداریم" (ساموئلسون و نوردهاوس، ۱۹۸۵؛ به نقل از دستو، ۲۰۱۰: ۸۳۰). البته دستو به درستی این مساله را تاسف بار می‌داند که ساموئلسون و نوردهاوس به جای تأکید موضوع در متن کتاب، آن را به صورت زیرنویس نوشته‌اند (دستو، ۲۰۱۰: ۱۲۶).

بنابراین اقتصاددانان مرتکب این اشتباه می‌شوند که تصور می‌کنند مسائل اقتصادی فقط از طریق حل سیستم معادلات پیچیده و متعدد قابل حل‌اند؛ بدون اینکه به این مساله فکر کنند که سوسیالیست‌ها و نئوکلاسیک‌ها با مشکل بحث‌های نظری غلطی مواجه هستند. لذا بزرگترین خطر به‌کارگیری مدل‌های تعادلی در اقتصاد، آن است که مشکل واقعی اقتصاد را در ابهام می‌گذارند و آدرس غلط به مشکل می‌دهند.

هیکس^۳ (۱۹۳۷) در این باره می‌نویسد: "اقتصاد مدرن با خطر واقعی ماکیاولیسم رو به رو است؛ یعنی مشکلات اجتماعی را به تکنیک‌ها نسبت می‌دهد، به جای اینکه تلاش شود مسائلی را بررسی کند که زندگی خوبی را برای عموم در بر داشته باشد".

اهداف بنیادی مدل‌های نئوکلاسیکی و سوسیالیستی، تعیین قبلی مجموعه‌ای از قیمت‌های تعادلی است. به عبارت دیگر، قبل از اینکه بازار بخواهد به صورت خودجوش قیمتی را تعیین کند، تلاش می‌شود تا راه‌حلی از قبل برای هماهنگی تمام برنامه‌های فعالان اقتصادی برقرار

1. Samuelson & Nordhaus
2. De Soto
3. Hicks

نماید و لذا فرایند هماهنگ‌سازی بازار از طریق کارآفرینی را غیر ضروری می‌سازد؛ که ماهیتاً به صورت مابعدواقع است که نیروهای کارآفرینی، آن را به حرکت وا می‌دارند.

به طور خلاصه، هدف از مدل‌سازی اقتصادی، چیزی غیر از جایگزینی مکانیزمی نیست که فرایندهای رقابتی کارآفرینی را با یک سیستم متمرکز جامعه جایگزین نماید تا جامعه را از قبل مهندسی و هماهنگ سازد. اما آنچه یک اقتصاد آزاد را از راه‌حل‌های نئوکلاسیکی و سوسیالیستی دور می‌سازد، تأکید بر اطلاعات ناکامل و فرایند غیر تعادلی بازار و آزادی عمل افراد در انجام فعالیت‌های کارآفرینی است.

در اینجا ما باید آزمون‌های فکری انجام دهیم. این یک مساله مهم است که ببینیم تا چه حد مدلهایی که بر اساس این فرضیات ساخته می‌شوند، در عمل با محدودیت‌های جدی مواجه هستند. شاید برای تئوری‌ها این یک حسن باشد که تجریدی باشند و بعضی از ویژگی‌های دنیای پیچیده و غامض را نادیده بگیرند. اما اگر تجرید از آن نوع باشد که به جای انداختن تشنگ، بچه را بیرون بیندازند، این به درک ما از واقعیات لطمه می‌زند و این اتهام را توجیه می‌کند که اقتصاد علمی است که از فرضیات غیر واقعی گرفته تا نتایج از قبل معلوم را بحث کند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که رویکرد نئوکلاسیک‌ها و سوسیالیست‌ها تقلید از علوم طبیعی در مدل‌سازی ریاضی برای مهندسی اقتصادی اجتماعی است که بر خلاف لیبرالیسم و آزادی اقتصادی است. اهم موارد وجوه مشترک این دو نظام را که دوری از اقتصاد آزاد است می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. با تقلید از علوم طبیعی برای مهندسی اقتصادی اجتماعی هر دو مکتب فکری با دو مشکل عمده مواجه هستند: یکی اینکه تنها متغیرهای قابل اندازه‌گیری را گزینش می‌کنند و سایر متغیرها را نادیده می‌گیرند. تنها چیزهای قابل اندازه‌گیری کمی شمارش می‌شوند و یا در نظر گرفته می‌شوند. پارامترها برای هر دوی توابع هدف و قیدها شامل متغیرهای مشخص و آشکار است و متغیرهای بسیار مهمی را نادیده می‌گیرند که مدیریت تجربی آنها یا امکان کمی کردن آنها دشوار یا ناممکن است. مشکل دوم وقتی بروز می‌کند که آمارها قابل اعتماد و اتکا نباشند؛ یعنی وقتی که چنین توجیه شود که هر عددی بهتر از بی عددی است؛ درحالی‌که می‌دانیم بعضی از مهمترین موانع مدل‌سازی اقتصاد برای توسعه و فقرزدایی و یا کاهش نابرابری، در حوزه‌هایی قرار دارد که در آن اندازه‌گیری هنوز خیلی مشکل و یا احتمالاً غیر ممکن (نظیر انگیزه‌های انسانی، دسترسی به اطلاعات و دانش کارآفرینی، نهادها، قوانین و مقررات، ارزش‌های اخلاقی، آداب و رسوم، قوانین و مقررات و غیره) است. این فهرست از مسائل غیر کمی نشان می‌دهد که وسوسه انتخاب متغیرهای مورد نظر به هزینه سایر متغیرها احتمالاً به دلایل سیاسی برای اجتناب از این مشکلات (جانبداری در

گزینش متغیرها یا چیزی که در ادبیات ریاضی معروف به جانبداری بقاء^۱ است) است (التون و همکاران^۲، ۱۹۹۶؛ منگل و همکاران^۳، ۱۹۸۴ و والد^۴، ۱۹۴۳). اما پایگاه افراد ذی‌نفع را که از وضع موجود نفع می‌برند، مستحکم می‌نماید. درحالی‌که در علوم مخصوصاً علم فیزیک معمولاً به دلایل درست چنین فرض می‌شود که هر عامل مهمی که حوادث قابل مشاهده‌ای را تعیین می‌کنند، خود نیز مستقیماً قابل مشاهده و اندازه‌گیری هستند؛ اما در مطالعه عارضه‌های پیچیده اقتصادی مانند بازار که به اعمال افراد زیادی بستگی دارد، عملاً تمام شرایطی که موجب ایجاد یک واقعه می‌شوند، به‌ندرت قابل تشخیص یا اندازه‌گیری هستند.

۲. تمرکز نئوکلاسیک‌ها منحصراً به وضعیت یا حالت تعادل است و آنها چنین فرض می‌کنند که فعالان با داشتن اطلاعات کامل در مورد توابع تولید یا مصرف، اهداف و قیدها یک مدل حداکثرکننده‌ای را دنبال می‌کنند؛ درحالی‌که آنچه مهم است، چگونگی رسیدن به تعادل در شرایط اطلاعات و بازار ناکامل است، و اگر تعادل برقرار باشد که تحصیل حاصل است.

۳. آنها با استفاده از فرمول‌های ریاضی مدل‌های تعادلی را برقرار می‌سازند. اما در مدل‌ها روابط علت و معلولی پنهان می‌ماند.

۴. این مکاتب فکری عملاً وضعیت‌های تاریخی را به سطح بحث‌های نظری ارتقاء می‌دهند که اگرچه ممکن است در بعضی موارد مهم باشند، اما نمی‌توان اعتبار آنها را عمومی و جهانی دانست؛ زیرا اطلاعات و دانش آنها مربوط به دوره تاریخی معینی است.

۵. راه‌حل تعادل در هر دو مکتب نئوکلاسیک و سوسیالیست یکی است و آن، برابری قیمت با هزینه نهایی است. لذا تأکید بر معادلات ریاضی تعادلی موجب انحراف هر دو نظام فکری از بازار آزاد می‌گردد.

۵. نتیجه‌گیری

اگرچه بر خلاف سوسیالیستها، نئوکلاسیک‌ها ظاهراً بر یک اقتصاد آزاد رقابتی مبتنی بر مالکیت خصوصی و محدودیت دولت تأکید می‌نمایند. اما هر دو مکتب فکری در عمل. با تقلید از علوم طبیعی و بهره‌گیری از مدل‌های ریاضی تعادلی برابری قیمت و هزینه نهایی را در دستور کار خود قرار داده، کاری که نئوکلاسیک‌ها به صورت فرضی و غیر واقعی و سوسیالیست‌های بازاری

1. Survivorship bias or Survival Bias or Selection Bias

2. Elton *et al.*

3. Mangel *et al.*

4. Wald

از طریق دستور به مدیران شرکت‌ها، این برابری را برقرار می‌سازند. نتیجه عملی این دو رویکرد، بی‌توجهی به ماهیت اقتصاد آزاد و نقش کارآفرینی در فرایند بازار است. واقعیت این است که قیمت‌ها نه داده شده‌اند و نه توسط دولت تعیین می‌شوند بلکه در یک اقتصاد آزاد از طریق مبادله آزاد و داوطلبانه طرفین تجاری، تعیین می‌گردند. تاکید بر مالکیت خصوصی و رقابت به خاطر آن نیست که موجب کارآیی ایده‌ال بهینگی پارتو می‌گردد؛ بلکه آنچه مهم است این است که رقابت فرایندی پویا است که جامعه را هماهنگ می‌سازد. بنابراین هدف این نیست که نشان داده شود که سیستم رقابت کامل بهتر از انحصار است؛ بلکه آنچه مطرح می‌شود این است که بازار آزاد و مبادله داوطلبانه بهتر موجب هماهنگی طرفین تجاری شده و به همه نفع می‌رساند. لذا این بحث با آنچه در کتاب‌های درسی نئوکلاسیکی ارائه می‌گردد، متفاوت است؛ رویکردی که، هم بی‌ارتباط و هم، اشتباه است در نتیجه نادیده گرفتن آزادی عمل افراد و نقش کارآفرینی در فرایند بازار بر خلاف لیبرالیسم و آزادی اقتصادی است.

منابع

- استریتن، پال. (۱۳۸۵). مشکل رشته اقتصاد معاصر چیست؟. ترجمه محمد قلی یوسفی، *اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه*، سال اول، شماره دوم، صص ۱۱۶-۱۴۷.
- یوسفی، محمد قلی. (۱۳۹۶). *خطاهای فکری علم اقتصاد*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی^(۵).
- Allais, M. (1948). Le problème de la planification dans une économie collectiviste. *Kyklos*, 2(1), 48-71.
- Aranson, P. H. (1988). Bruno Leoni in retrospect. *Harv. JL & Pub. Pol'y*, 11, 661.
- Arrow, K. J. (1974a). Limited knowledge and economic analysis. *American Economic Review*, 64, 1-10.
- Arrow, K. J. (1974b). *The limits of organization*. WW Norton & Company.
- Arrow, K. J., & Debreu, G. (1954). Existence of an equilibrium for a competitive economy. *Econometrica: Journal of the Econometric Society*, 11, 265-290.
- Backhouse, R. E. (2005). The rise of free market economics: Economists and the role of the state since 1970. *History of Political Economy*, 37, 355-392.
- Barone, E. (1908). Il ministro della produzione nello stato collettivista. *Giornale Degli Economisti*, 37, 267-293.
- Bernholz, P. (1987). Information, motivation, and the problem of rational economic calculation in socialism. In *Socialism: Institutional, Philosophical and Economic Issues* (pp. 147-174). Springer, Dordrecht.
- Blanchard, O. (1999). *Macroeconomics*. 2nd. Edition, Englewood Cliffs: Prentice-Hall.

- Blatt, J. (1983). How economists misuse mathematics. In *Why economics is not yet a science* (pp. 166-186). Palgrave Macmillan UK.
- Bockman, J. (2011). *Markets in the name of socialism: The left-wing origins of neoliberalism*. Stanford University Press.
- Boettke, P. J. (1997). Where did economics go wrong? Modern economics as a flight from reality. *Critical Review*, 11(1), 11-64.
- Canterbury, E. R., & Burkhardt, R. J. (1983). What do we mean by asking whether economics is a science?. In *Why Economics is Not Yet a Science* (pp. 15-40). Palgrave Macmillan UK.
- Chen, P. (Ed.). (2010). *Economic complexity and equilibrium illusion: essays on market instability and macro vitality*. Routledge.
- Coase, R. H. (1992). The institutional structure of production. *The American Economic Review*, 82(4), 713-719.
- Cockett, R. (1995). *Thinking the unthinkable: think-tanks and the economic counter-revolution 1931-1983* (pp. 157-58). London: Harper-Collins.
- De Soto, J. H. (2010). *Socialism, economic calculation and entrepreneurship*. Edward Elgar.
- Debreu, G. (1959). *Theory of value*. New York: Willey.
- Dickinson, H. D. (1939). *Economics of Socialism*. Oxford: Oxford University Press.
- Elliot, J.F. (1973). *Comparative Economic System*, Englewood Cliff Nj: Prentice Hall.
- Elton, E. J., Gruber, M. J., & Blake, C. R. (1996). Survivor bias and mutual fund performance. *The Review of Financial Studies*, 9(4), 1097-1120.
- Friedman, M. (1999). Conversation with Milton Friedman in Snowdon B. and Vane H.(ed.). *Conversations with Leading Economists: interpreting modern macroeconomics*, 124-44, Cheltenham: Edward Elgar.
- Fullbrook, E. (2005). The Rand Portcullis and post-autistic economics. *Real world economics: A post-autistic economics reader*, 13-27.
- Fullbrook, E. (2007). Economics and neoliberalism. *After Blair: Politics after the New Labour decade*. London: Lawrence & Wishart, 160-171.
- Gould, J. P., & Ferguson, C. E. (1983). *Microeconomic Theory*. 5th ed. Illinois: Richard D. Irwin.
- Hahn, F. (1988). On market economics. *Thatcherism*, 24, 107-24.
- Hayek, F. A. (1945). The use of knowledge in society. *The American economic review*, 35(4), 519-530.
- Hayek, F. A. (1948). *Individualism and economic order*. University of Chicago Press: 57-76.
- Hayek, F. A. (1975). *Collectivist Economic Planning*. London: George Routledge & Sons.
- Hicks, J. R. (1937). Mr. Keynes and the "classics"; a suggested interpretation. *Econometrica: Journal of the Econometric Society*, 5, 147-159.
- Hicks, J. R. (1939). *Value and Capital*. Oxford: Clarendon.

- Hodgson, G. M. (2000). What is the essence of institutional economics?. *Journal of Economic Issues*, 34(2), 317-329.
- Jevons, H. S. (1970). *The theory of political economy*, London: Macmillan and Co.
- Kaufman, B. E. (2006). The institutional theory of John R. Commons: Foundation for a heterodox labor economics. Working Paper 06-02, Andrew Young School of Policy Studies Research Paper Series, Georg State University.
- Knight, F. H. (1936). The place of marginal economics in a collectivist system. *The American Economic Review*, 26(1), 255-266.
- Lachmann, L. M. (1986). *The market as an economic process*. New York: Wiley-Blackwell.
- Lange, O. (1936). On the economic theory of socialism: part one. *The Review of Economic Studies*, 4(1), 53-71.
- Lange, O. (1937). On the economic theory of socialism: part two. *The Review of Economic Studies*, 4(2), 123-142.
- Lavoie, D. (1985). *Rivalry and central planning: The socialist calculation debate reconsidered*. Cambridge University Press.
- Leoni, B. (1969). Freedom and the Law, Omaggio a Bruno Leoni, ed. Pasquale Scaramozzino Milan: A. Giuffrè.
- Leontief, W. (1982). Letter in. *Science*, 217(4555), 104-7.
- Lerner, A. P. (1937). Statics and dynamics in socialist economics. *The Economic Journal*, 47(186), 253-270.
- Lerner, A. P. (1970). Economic theory and socialist economy. *Review of Economic Studies*, 2.
- Lerner, A. P. (1977). Marginal cost pricing in the 1930's. *The American Economic Review*, 67(1), 235-243.
- Lindhal, E. (1970). *Studies in the theory of money and capital*. New York: Augustus M. Kelley.
- Lucas, R. (1981). *Studies in business cycle theory*. Oxford: Basil Blackwell.
- Mangel, M., & Samaniego, F. J. (1984). Abraham Wald's work on aircraft survivability. *Journal of the American Statistical Association*, 79(386), 259-267.
- Mises, L. V. (1998). *Human Action*, Contemporary Books, Inc. Chicago. Latest edition by Scholar s Edition, Auburn, Ala: Ludwig von Mises Institute.
- Moorehead, C. (1992). *Bertrand Russel: A life*. Lodon: Sinclair Stevenson.
- Musgrave, R. A. (1977). National economic planning: The US Case. *The American Economic Review*, 67(1), 50-54.
- Nelson, R. R. (1981). Assessing private enterprise: an exegesis of tangled doctrine. *The Bell Journal of Economics*, 93-111.
- O'Driscoll, G. P. (1989). A Tribute to FA Hayek. *Cato J.*, 9, 345-352.
- O'Dunnell, R. M. (1992). *Keynes: Philosophy, economics and politics: The philosophical foundations of Keynes's thought and their influence on his economics and politics*. Springer.

- Olson, M. (2000). *Power and prosperity: Outgrowing communist and capitalist dictatorships* (No. 338.9 O184p Ej. 1 025107). Basic Books,.
- Plehwe, D. (2007). The making of a comprehensive transnational discourse community: the Mont Pèlerin society of neoliberal intellectuals. *Berlin: WZB*.
- Pribram, K. (1983). *A history of economic reasoning* (p. 209). Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- R. M. (1997). How did economics get that way and what way did it get?. *Daedalus*, 126(1), 39-58.
- Rizvi, T. A. S. (2013). On the microfoundations of macroeconomics, *Oxford Handbok of Post-keynsian Economics*, Oxford University Press.
- Samuelson, P. A. (1973). *Economics*, 9th. Ed, New York: Mc Graw-Hill.
- Samuelson, P. A. (1983). *Foundations of economic analysis*. Harvard University Press.
- Samuelson, P. A. (1989). *Economics*. 13th.ed, New York: McGraw-Hill.
- Samuelson, P.A. & Nordhaus, W.D. (1985). *Economics*. 12th.ed. New York: McGraw-Hill.
- Schumpeter, J. A. (1950). *Capitalism, Socialism and Democracy*. London: George Allen and Unwin.
- Spahn, P. (2016). The new Keynesian microfoundation of macroeconomics. *Review of Economics*, 60(3), 181-203.
- Taylor, F. M. (1964). The guidance of production in a socialist state. *The American Economic Review*, 19(1), 1-8.
- Tobin, J. (1985). Neoclassical theory in America: JB Clark and Fisher. *The American Economic Review*, 75(6), 28-38.
- Wald, A. (1943). A method of estimating plane vulnerability based on damage of survivors. Statistical Research Group, Columbia University
- Walras, L. (1984). *Elements of pure economics*. London: Routledge.
- Ward, B. N. (1967). *The socialist economy: a study of organizational alternatives*. New York: Random House.
- Weintraub, E. R. (1979). *Microfoundations: the compatibility of microeconomics and macroeconomics*. Cambridge University Press.
- Wieser, B. & Lindahl, E. (1970). *Studies of the theory of money and capital*. New York: Augustus M. Kelley.
- Wieser, F. (1967). *Social Economics*. New York: Augustus M. Kelley.
- Wilczynski, J. (1978). *The economics of socialism: principles governing the operation of the centrally planned economies in the USSR and Eastern Europe under the new system*. London: Allen & Unwin.
- Wild, J. D. (1953). *Phenomenology and metaphysics, the return to reason essays in realistic philosophy*. Chicago: Henrey Regnary.
- Yeunglamko, L. K. (2011). From Discontent to Reform: Towards a Multidisciplinary Approach to the Study of Economics. *Australasian Journal of Economics Education*, 8(1), 69-86.